

# عمده‌ترین پرسش‌ها

نخستین خطاب

به سومین کنگره حزب توده ایران

Ketabton.com

شهریور ۱۳۵۹

خطاب به

سومین کنگره حزب توده ایران

از: ناریا

شهریور ۱۳۵۹

نیستی قادر اگر بادوست  
آنچه ندر حق او ، درسینه پنداری  
ساده و روشن بیان داری ،  
یا از او ، آن چیز را ، گوید خواهد کرد  
خامش و خون سرد  
بشنوی ،

پس نیست :  
اعتماد و احترام و درک یکدیگر  
( ادعای دوستی قولی است لایشعر )  
دوستی گویا همه چیزت موافق بود  
کمتر از یک سایه دارد سود  
گفته‌های خوش به ذوق دوستان گفتن  
هست آسان ،  
لیک اجراء وظایف کار دشواری است  
گر ترایاران همی باید :  
شرط اول ،

قدرت یاری است .  
خود پرست از بیت پرست ای دوست دون تردان  
آنکه تنه ا درد خود را دید  
کی به دردی می خورد در کار  
وان کسی کو کس ندارد دوست  
نکبت او هست افزونتر  
زان کسی کش کس ندارد دوست .

x x x

زیستن در جمع و غافل ماندن از آن جمع  
شیوه‌ای در خوردانسان نیست  
آنکه او بر رنج جمع خویش دل سوزاند  
جز به یاد سوگواران نیست  
پیش رفتن روی دوش دیگران سهل است  
هر طفیلی شوم و نا اهل است  
بار یاران بکش ، اما  
خود بپرگر م تر باری است  
سود مردم گر کند ایجاب  
خود بهین توجیه هر کاری است  
هست لاقیدی فلج در روح  
عام چون شد خاص  
اختلاف آنکه شود آغاز .

x x x

برده باشد برده  
گر با بودگی خو کرد  
ور به ضد بردگی برخاست  
آن زمان بانام پاک " انقلابی "  
خویش را آراست .  
زندگانی ، گر ترابالی بسوی آسمان نی ،  
ور تراباری است سنگین ؛  
لاجرم چون چار دیواری است غمگین  
گرافق مشهود باشد

عمر ، تلخ و تیره ، همچون دود باشد . ا. ط

این جزوه قبل از انتشار، به وسیله یکی از اعضای کمیته مرکزی به حزب فرستاده شد، جزوه را پس از چندی با چنین یادداشتی به امضای همان رفیق کمیته مرکزی برگردانده اند و من ناگزیر آن را به توده حزبی ارائه می‌دهم:

«... به نظر من این جزوه متضمن قضاوت‌هایی است که ناشی از عدم اطلاع وسیع نگارنده آن از مسیر امور است لذا اقضات های نادرستی است... ضرورت توضیح رهبری در مورد تاریخ حزب در ۲۵ سال اخیر به طور کلی اصولی و مجرد درست است ولی حزب عجلتاً بالاتر از مطالبی که در این باره گفته و نوشته خواهد نوشت کار دیگری به علت پیچیدگی وضع نمی‌تواند انجام دهد... نظر درباره ضرورت تشکیل کنگره ۳ و دادن تحلیل تاریخ حزب درست است ولی باید شرایط این کار فراهم باشد. من مصلحت نمی‌شمرم که این نوشته نشر یابد یا به حزب یا به کسی داده شود. این را نه فقط در مصلحت حزب بلکه به عنوان دوست و رفیق و برادر در مصلحت شخص شما هم نمی‌دانم...»

می‌گویند: از مسیر امور اطلاع وسیعی ندارم چه کسی مسیر امور را پنهان می‌کند که منجر به بی‌اطلاعی من و امثال من می‌شود؟ می‌گویند: توضیح رهبری در مورد عملکرد گذشته حزب ضروری است ولی اینک وضع چنان پیچیده است که نمی‌توان چنین کاری را انجام داد. رفقاً، پیچیدگی وضع از جمله نتیجه پنهان کاری شماست. وانگهی سایر سازمان‌های سیاسی موجود در کشور نیز در همین وضع پیچیده مشغول بازنگری به خویشند چه می‌شود که ما سخنان طرفداران کنگره چهارم در حزب دموکرات کرد سنا یا انشعاب اخیر اکثریت و اقلیت را در سازمان چریک‌های فدایی خلق، در وضع پیچیده موجود، به صلاح جنبش می‌دانیم ولی آن‌جا که نوبت خودمان

است به علت وضع پیچیده باید سکوت کنیم . شمامی توانید پیش سال دیگر  
حزب را به صورت شرکت سهامی اداره کنید، می توانید نسل کنونی حزب را چون  
نسل گذشته بی خبر بگذارید، می توانید به بهانه صلاح کار و وظیفه د یروز و امروز تا  
رابطه آیند های نامعلوم حواله کنید . این ها همه صلاح دید شماست . وظیفه من  
هم به عنوان یک تود های بازگویی این مطالب است، می خواهد به مصلحت ام  
باشد یا نباشد . به قول حافظ :

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چارتکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست  
رفقا: درست عمل کنید، واقعیات را بگوئید، حتی اگر لازم باشد همه چیز را از صفر  
شروع کنیم . وضع موجود یقیناً ما را به زیر صفر خواهد برد .

اگر به نظر هرشخصی ارگان‌های مرکزی مرتکب اشتباهاتی شده‌اند وظیفهٔ او به عنوان عضو حزب است که با توجه به وظایف عضویت در حزب به این اشتباهات اشاره کند. و بیش از همه آن‌ها را به خود ارگان‌های مرکزی خاطر نشان سازد. از طرف دیگر وظیفهٔ حزبی ارگان مرکزی است که تمامی این اشارات را بدون توجه به این که به وسیلهٔ چه کسی مطرح شده، با کمال دقت بررسی کند. (لنین، جلد ۷، م ۰ آ ۰ ص ۶۶)

”... رفقای کمیتهٔ مرکزی و کمیتهٔ اجرایی در گرداب اغراض خصوصی غوطه‌ورند. آن‌ها منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذارند و آن را تحت الشعاع منافع خصوصی می‌نمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم. بارها از آن‌ها انتقاد هم شده ولی گوش نکردند... (از نامهٔ چهارم سرگرد شهید جعفر وکیلی به همسرش ۱۴/۸/۱۳۳۳)

”... ما معتقدیم که راه خروج عملی از بحران، فرا خواندن فوری کنگرهٔ سوم حزب است. تنها این عمل می‌تواند وضعیت را روشن کرده... و مبارزه را در چار چوب مناسبی قرار دهد. بدون یک کنگره آنچه می‌توانیم توقع داشته باشیم تجزیهٔ رشد یابنده در حزب است... (لنین نامه به حزب، جلد ۷، م ۰ آ ۰ ص ۴۵۵)

صدها و صدها صفحه مطلب بر علیه حزب ما نوشته شده (از جمله به وسیله سازمان چریک های قذافی خلق که ما آنها را نیروهای راستین انقلاب می دانیم) خوب این ها صدای باد در ناودان نیست. نباید گفت یکباره همه خواب نموده اند که ما چنان و چنینیم. آیا واقعاً نقصی در کار نبوده و نیست.

یک بار هم قلم را خودمان برداریم. بپذیریم آن حقیقتی را که دشمنان ما، با تکیه بر آن و در لابه لای آن، بدآموزی های بسیاری را بر علیه ما شیوع می دهند. اجازه ندهیم که لجاجت در حفظ وجهه دوسه چهره شناخته شده، بیش از این به بی اعتبار شدن همه حزب، که هنوز تنها چراغ است، بیانجامد.

می دانم که چماق تکفیر را بر خواهند داشت. در من به جست و جوی بی هوده لکه هایی خواهند پرداخت که سراسر بد نشان از آن چون زرافه مخطط است. اما حقیقت باید گفته شود. زیرا پنهان کردن آن بزرگ ترین لکه ای است که ممکن است بر کسی بنشیند.

در این نوشته ها، به عمد فقط از اسناد حزبی منتشر شده پس از انقلاب استفاده شده، نخواسته ام به دام و گرداب تهمت زنی و تحلیل های بی اساس سالیان دور بیفتم و اشاره به اسناد و مدارکی کنم که متن کامل آن امروز در اختیار همه نیست. همچنین هیچ نقل قولی "دنداندار" نیست. این طور نیست که با نقل یک یا دو جمله موافق نظرم، خواننده را بفریب ویا واقعیت را تحریف کنم. متن کامل آنچه در این مجموعه استناد شده امروز در دسترس هرکسی است.

امروز دیگر توده های "یک مفهوم است. کسی است که به اردوگاه سوسیالیسم باور دارد و اتحاد جماهیر

شوروی را به عنوان قدرتمندترین کشور سوسیالیستی جهان، مدافع راستین همهٔ نهضت‌های رهایی بخش و پشتیبان قدرتمند زحمتکشان جهان می‌داند. کسی است که جهان بینی مارکسیستی دارد و لنینیسیم را پرچم پیروز زمان ما می‌داند. و من هم یکی از آنها هستم. در سال ۱۳۳۴ پای گارسهٔ حروفچینی، "توده‌های" شدم، توده‌های ماندم و خواهم ماند. همهٔ این سال‌ها در ازیات‌عصب از حزبم دفاع کردم. اگر کسی ایراد می‌گرفت، مخصوصاً پس از سال‌های ۱۳۵۰، حتی اگر از واقعیت هم به درستی خبرنداشتم، خود را موظف می‌دیدم که از حزب و به خصوص از مرکزیت آن دفاع کنم. در تمام این سال‌ها هیچ کادر موظف حزبی به من کمک نداد. از سال ۱۳۵۴ مستقیماً با حزب همکاری کرده‌ام. کسی رسماً به من عنوان توده‌ای را نداده است و کسی هم حق ندارد مثلاً به بهانهٔ این نوشته‌ها این عنوان را از من پس بگیرد. اگر آینده معلوم کرد که حق با من است بپذیرید که این نوشته‌ها دنبالهٔ همان تلاش برای حفظ حزب است و بس.

سعی شده است موضوعات مطرح شده در این جزوه بیش‌تر طرح مسئله باشد، نه کوبنده و متهم کننده. در واقع طرح این مسائل راهنمای عمل کنگرهٔ احتمالی است برای توجه به نکات عمده.

و بالاخره این جزوه، چنان فراهم شده که در دل هر توده‌ای باشد که با مطالب آن موافق است. خواسته‌ام واژه‌های کلاسیک مارکسیستی را حتی الامکان - به کار گیرم. اگر دلشان خواست بگویند از بی سواد ی سیاسی بوده است.

همهٔ تأکید‌ها در این جزوه (خط کشیدن زیر جملات) و نقل قول‌های در پرانتز از نویسندگانهٔ این جزوه است.



همه چیز در چند ساعت از هم پاشید. گوئی حباب نازک چراغ به زمین افتاد و یا باد در ذره‌های گاه وزید:

”۰۰۰ در مجموع این شرایط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر باخبر شدیم. خیر رسید که پاسبان‌ها و مأمورین فرمانداری نظامی از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند“ (حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق، صفحه ۴۰) این آخرین باری است که کمیته مرکزی حزب ما، نشانه‌های کودتا را در صبح ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بیند و متعاقب آن، ”هشدار“ جدیدی به دکتر محمد مصدق می‌دهد! . . .

”۰۰۰ من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به او گفتم: ”به نظر ما این جریان، مانند ۹ اسفند، مقدمه یک شکل تازه کودتایی است. ما حاضر هستیم برای مقابله با این جریان، که از طرف نظامی‌ها و پلیس هم پشتیبانی می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما (منظور دستور جلوگیری از تظاهرات است) مانع بزرگی برای ما است.“ اولین بار که رهبران ما، به کمک شاخه افسری، پی به توطئه کودتا برد در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ بوده است. روز ۱۷ شهریور روزنامه ”رزم آوران“ که به جای ”به سوی آینده“ — که از طرف دولت مصدق توقیف شده بود — منتشر می‌شده است، ضمن عنوان کردن نقشه کودتا خطاب به سربازان، افسران و درجه داران نوشت:

”۰۰۰ سربازان، گروهیانان، درجه داران، افسران شرافتمند ارتش: اسلحه‌ای را که در اختیار دارید، برای سرما و گرما

نیست، برای این نیست که به فرمان دشمنان ملک برای سرکوبی  
 فرزندان قهرمان و میهن پرست به کار رود، بلکه برای حفظ  
 استقلال و حاکمیت ملی و قلع و قمع و تار و مار کردن دشمنان  
 ملت ایران است. شما می‌توانید و باید توطئه کودتا را به جنگ  
 ضد عمال کودتا مبدل سازید. (حزب توده ایران و دکتر محمد  
 مصدق، صفحه ۳۱)

این "هشدار" اول است که رهبران ما به همه، جز به خودشان، در  
 باره توطئه کودتا می‌دهند و وظایف آنها را برای مقابله تعیین می‌کنند.  
 کمیته مرکزی، از آن پس چند بار دیگر هم توطئه‌های مختلف را می‌بیند  
 و به دولت "هشدار" می‌دهد (چنین هشدارهایی این روزها نیز سراسر  
 نشریات ما را پر کرده است) و با کمال تعجب ملاحظه می‌کنند که دولت  
 نسبت به آنها یا بی‌اعتناست و یا این که پس از مقابله، برای سرکوب  
 قطعی توطئه‌گران هیچ اقدامی نمی‌کند.

"هراندازه دکتر مصدق در یافشاری در راه عدم پذیرش شرایط  
 تحمیلی امپریالیسم انگلستان که دیگر به طور روشن از طرف  
 آمریکایی‌ها مورد حمایت علنی قرار گرفته بود، پی‌گیر بود، به  
 همان اندازه در مبارزه برای خنثی ساختن دسیسه‌های دشمن  
 جنبش ملی، یعنی آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران، به رهبری  
 سیاسی آمریکا و کارگزاران دربار خائن پهلوی، سستی و عدم  
 قاطعیت نشان می‌داد. کودتاچیان با آزادی و اطمینان خاطر  
 از این که دکتر مصدق هیچ اقدام جدی علیه آنان نخواهد کرد،  
 مشغول تدارک يك توطئه پس از دیگری بودند و هیئت مستشاران  
 آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و سفارت آمریکا تقریباً علنی این  
 توطئه‌ها را رهبری می‌کردند." (همان جزوه، صفحه ۳۲)

با چنین شناختی از دولت دکتر مصدق است که کمیته مرکزی برای  
 مقابله با کودتا، از او اجازه می‌خواهد. اما دکتر مصدق اجازه نمی‌دهد.  
 "آقا شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این  
 جریان بی‌اهمیتی است. همه نیزوهای امنیتی وفادارند، و این  
 جریان به زودی برطرف می‌شود. اگر شما به میدان بیایید زد و  
 خورد و برادرکشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم.  
 خون‌ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده  
 نمی‌گیرم." (حزب توده و دکتر محمد مصدق، صفحه ۴۱)

صرف نظر از این که چنین سخنانی پس از ۲۷ سال چه قدر به اصل شباهت دارد و اصولاً چنین مطالبی که از طریق يك تلفن اندرونی به خورد تاریخ ملتی داده می‌شود چه قدر سندیت و ارزش دارد اما همین جریان را به عنوان واقعیت تاریخی دنبال کنیم، بسی چیزها به ما خواهد آموخت.

کمیته مرکزی حزب به دنبال درخواست دکتر مصدق "کاری نمی‌کند که پشیمانی به بار آورد" از زبان مصدق مطمئن می‌شود که نیروهای امنیتی وفادارند و از بیم سرکوبی، رهبری حزب که همه در همان محل کمیته ایالتی تهران جمع شده بودند ۰۰۰ (همان جزوه، صفحه ۴۲) "به تقاشای جریان می‌نشیند تا نزد يك ظهر خبرهای گوناگون برسد."

"۰۰۰ معلوم می‌شود علی‌رغم اطمینان دکتر مصدق (!!!) که این جریان به زودی برطرف می‌شود، تنها اوباش و فواحش نیستند و دیگر نیروهای کودتا هم به میدان آمده‌اند. گروهیان‌های لباس شخصی پوشیده، دارودسته شعبان بی‌مخ و غیره ۰۰۰ رادیو تهران هم به جای این که مردم را از جریان مطلع سازد، به لاطائلات می‌پردازد." (همان جزوه، صفحه ۴۱)

پس باید کاری کرد. این است که به اندرونی يك تلفن دیگر هم می‌شود که باز دکتر مصدق پاسخ می‌دهد:

"۰۰۰ فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی که در شهر می‌گذرد، به زودی خاموش می‌شود. نباید نفت روی آتش ریخت."

وقتی من با اصرار گفتم که :

"آقای دکتر! از واحدهای ارتش خبرهای نگران‌کننده می‌رسد" او به من پاسخ داد: آقا این‌ها "پانیک" است." (همان جزوه، صفحه ۴۲)

همه کمیته مرکزی يك بار دیگر از اطمینان دکتر مصدق به اطمینان فرماندهان نیروی نظامی مطمئن می‌شود و تصمیم می‌گیرد که نفت روی آتش نریزد و در حین انتظار برای این که "جریانی که در شهر می‌گذرد به زودی خاموش شود"، کودکان سرنوشت ما را تغییر می‌دهند و کاخ آمال زحمت‌کشان با رشته‌هایی به نازکی تار عنکبوت فرومی‌ریزد. توجه کنید: "حدود ساعت ۱۰، دسته‌ای شگفت‌انگیز از بازار به راه می‌افتد:

سیصد تا چهارصد نفر از اوباشان ، چاقوکشان و اراندل گذرگاهها ، همراه با دلقک هایی که لباس های عجیب و غریب پوشیده هاند و نمایش می دهند . همه به سوی میدان پارلمان می روند . اما ناگهان به دسته های کوچک تقسیم می شوند ، لباس های ظاهرشان را درمی آورند و تفنگ ها و طپانچه ها و چماق ها را بیرون می آورند و به طرف وزارت خانه هایی که سرراهشان است هجوم می برند . در آن جا به کارمندان و نگهبانان حمله می کنند ، به همه جاداخل می شوند ، اطاق ها و دفاتر را اشغال می کنند ، مسئولان و رؤسارا به داخل اطاق ها می رانند و درها را قفل می کنند . نیروهای مصدق که از ماجرا مطلع می شوند شهر را محاصره می کنند . نبرد آغاز می شود . در میدان پارلمان ، سخنرانان ناشناس و غیرمنتظره یکی پس از دیگری بالای سکوی مجسمه رضاشاه می روند و مردم را دعوت می کنند که بر ضد مصدق بشورند و خواستار یازگشت شاه می شوند . در همین زمان ، افراد دیگری از تظاهرکنندگان با یکایک سربازان که هنوز تابع دولت مصدق هستند حرف می زنند . به آن ها یادآوری می کنند که نباید به سوگند وفاداری نسبت به شاهشان خیانت کنند و باید به این تظاهرکنندگان بپیوندند . دیگران صف های خود را فشرده می سازند . ساعت ۱۱ فاطمی ، مسلح و نفس زنان بر میز خطابه ای که موقتا ترتیب داده می شود ، بالا می رود و می کوشد انبوه جمعیت را بازگرداند . سخنانش پر حرارت و شورانگیز است . او سخنرانی تواناست . همه در سکوت به سخنانش گوش می دهند . آیا او در منظورش موفق خواهد شد؟ از همه محله های شهر صدای تیراندازی و رگبارهای مسلسل شنیده می شود . فضا خیلی بحرانی است . فاطمی از سخن گفتن نمی ایستد . ناگهان تانکی فرامی رسد . انبوه جمعیت را که وحشت زده کنار می روند می شکافد . آیا این تانک از کدام دسته است ؟ خیلی زود ، موضوع معلوم می شود . مردی که از تانک بیرون می آید ، لباس کامل و رسمی نظامی در بردارد . او سرلشکر زاهدی است . او آخرین برگ خود را بازی می کند .

در میدان مردم به دو گروه تقسیم شده اند و در برابر یکدیگر قرار گرفته اند . در یک سو فاطمی ، بر روی میز خطابه در میان دسته ها از سربازان و پلیس . در سوی دیگر مردی که عاملان کودتا

پول‌های "سیا" را میان ایشان تقسیم کرده‌اند، اما در عین حال هنوز در انتظار هستند و آماده‌اند که یا از فاطمی پیروی کنند یا از زاهدی.

زاهدی به قسمت خالی میان دو گروه پیش می‌رود. فقط يك نفر همراهش می‌رود و او پسرش اردشیر است.

تفنگ‌ها و مسلسل‌ها به روی ایشان نشان‌گیری شده است. اردشیر خود را آماده می‌کند که با سربازها به گفت و گو بپردازد اما پدرش با يك حرکت مانع او می‌شود و می‌گوید: "حالا وقت حرف زدن نیست."

او به آهستگی و آرام آرام به سربازان نزدیک می‌شود. هیچ حرفی نمی‌زند. در میدان جز صدای انفجاری دوردست چیزی شنیده نمی‌شود. در پایتخت نبرد‌ها و زد و خورد‌ها در گرفته‌است. ناگهان در نزدیکی فاطمی، افسری کلاهش را به آسمان می‌اندازد و در میان سکوت جیغ می‌زند:

"زنده باد زاهدی. جاوید شاه."

پنج دقیقه بعد، زاهدی پیروزمندانه به میان جمعیتی که به تظاهر می‌پردازد برده می‌شود. سربازها هم به ایشان می‌پیوندند و همه شعارهایی را به افتخار زاهدی فریاد می‌کشند. او را به محل ستاد ارتش می‌برند که در آنجا بلافاصله ژنرال ریاحی را توقیف می‌کند و به جای او با تمانقلیچ را می‌گمارد.

فاطمی ناپدید شده است. ("از کتاب سیا، سازمان‌های مخفی آمریکا، نقل شده در کتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحات ۱۱۸ و ۱۱۹، در پاورقی توضیح داده شده که این صحنه‌ها به وسیله شارل بانل و امیر متقی نیز روایت شده)

اگر در چنین لحظات حساسی که وصف می‌شود، زمانی که تاریخ ما، با شلیک يك تیر به قلب زاهدی زیر و رو می‌شود. به جای تلفن‌به‌اندرون دکتر مصدق، به داخل حزب، به نیروی توده‌ها تکیه می‌کردیم و فرمان می‌دادیم هر کجا با هر چه که می‌توان در مقابل کودتاچیان مقاومت کنید. امروز به این استنادات نیازی نبود. کاش ما لا اقل همان کاری را می‌کردیم که دکتر فاطمی کرد. مردم را تهییج می‌کردیم. ممکن است کسی بگوید چه سند تاریخی برای صحت چنین صحنه‌ای وجود دارد؟ اما مگر گفته‌ها و ادعاهای ما چه قدر مستند است؟

پس از تلفن دوم به اندرونی، باز هم در انتظار سیر عادی جریانات می مانیم. تا سرانجام در حدود بعد از ظهر خبر می رسد که "۰۰۰" واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه های شهر وارد عمل شده اند. "۰۰۰" (همان جزوه، صفحه ۴۲) دیگر با این وضعیت جدید نمی توان شوخی کرد. لازم است به سرعت دست به عمل زد. سریع ترین وسیله همان تلفن اندرونی است که به کار می افتد و این بار "او" به "این ها" می گوید:

"آقا، همه به من خیانت کرده اند. شما اگر کاری از دستتان برمی آید بکنید. شما به وظیفه میهن پرستانه خود، هر طور صلاح می دانید عمل کنید."

در پاسخ خواست میرم من که لا اقل پیامی به مردم بفرستید و کمک بخواهید، تلفن قطع شد و دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم. (همان جزوه صفحه ۴۲)

آیا ما نمی توانستیم کاری را که مصدق نکرد خود مان بکنیم؟ نمی توانستیم اعضا را به خیابان بریزیم، میهن پرستان را به مقاومت دعوت کنیم و توطئه را رسوا سازیم؟ این مردمی که باید دکتر مصدق برایشان پیام می فرستاد چنین توصیف شده اند:

"۰۰۰" در تهران انبوه مردم که زیر نفوذ کمونیست ها بودند بر خیابان ها تسلط داشتند، آن ها مجسمه های شاه را فرو افکندند و تارفتن او را جشن بگیرند. "۰۰۰" (مصدق، نفت، کودتا، صفحه ۷۸) سند منتشر شده از طرف حزب حکایت دارد که امید های رهبری حزب، با قطع شدن آخرین تلفن اندرونی، قطع می شود. نه مردمی در کارند، نه وظیفه کمیته مرکزی در مقابل توطئه های ضد مردمی، مقاومت بی معنی است. به ویژه وقتی که مسلم شود:

"۰۰۰" هرگونه عمل جداگانه حزب ما، در مقابل چنین نیروی مسلطی (از کجا فهمیدند چنان نیروی مسلطی وجود دارد، کسی که از جایش تکان نخورده بود) بدون حتی همکاری اسمی دکتر مصدق (معنی اسمی این است که ما ب نیروی واقعی آن ها نیازمند نبودیم) تنها به یک قتل عام پایان خواهد یافت. و بر این پایه (!!!) بود که رهبری گسترش یافته حزب، ابتدا با تردید برخی از رفقا، ولی بالاخره به اتفاق آراء تصمیم گرفت که سازمان حزبی را از زیر اولین ضربه های خردکننده (باز هم از کجا

فهمیدند که خردکننده می‌بوده است) کودتاجیان مسلط شده و خونخوار درآورد<sup>۰۰</sup> (حزب توده<sup>۰۰</sup> ایران و دکتر محمد مصدق، ص ۴۳) چه می‌شود که کمیته<sup>۰۰</sup> مرکزی گسترش یافته که از صبح بی‌تاب مقاومت در مقابل کودتاجیان است وقتی این امکان و اجازه را از دکتر محمد مصدق می‌گیرد! گرد همان میز که نشسته است می‌فهمد که باید فوراً بی‌این که حتی به خود زحمت ارزیابی نیروی واقعی دشمن برآید هندی، تسلیم کودتاجیان شوند؟ امروز تاریخ با برملا کردن نحوه<sup>۰۰</sup> کودتای ۲۸ مرداد عمق بی‌تحرفی ما را بیان می‌کند:

۰۰۰ چند روز بعد شاه روزنامه نویسانی را که از سراسر جهان آمده بودند پذیرفت و به ایشان چنین گفت: "احساس می‌کنم که دومین دوران سلطنتم را آغاز کرده‌ام"<sup>۰۰</sup> (مجله<sup>۰۰</sup> تایم، ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۳)

تقریباً در همان زمان در سفارت آمریکا لویی هندرسن و کریمیت روزولت به حساب هایشان رسیدگی می‌کنند. عملیات بازگرداندن شاه به تخت سلطنتش برای ایشان درست - / ۰۰۰ / ۴۳ / ۳۲ ریال یعنی - / ۰۰۶ / ۳۹۰ دلار به نرخ آن زمان تمام شده بود<sup>۰۰</sup> (کتاب ایران: امپریالیسم تو در حال اقدام) نقل شده در کتاب مصدق، نفت، کودتا، صفحه<sup>۰۰</sup> ۱۲۲)

"کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه<sup>۰۰</sup> دکتر مصدق به وسیله<sup>۰۰</sup> پانصد نفر ولگرد که از گودال‌های جنوب شهر جمع‌آوری شده بودند، انجام شد و به هر یک سیصد فرانک دادند که هرچه می‌خواهند غارت کنند و پلیس هم به دنبال آنها بود<sup>۰۰</sup> (مصدق، نفت، کودتا، صفحه<sup>۰۰</sup> ۱۵۴، نقل از روزنامه<sup>۰۰</sup> نول ابزرواتوار)

رفقای کمیته<sup>۰۰</sup> مرکزی تصمیم عدم مقاومت را می‌گیرند و "متفرق<sup>۰۰</sup> می‌شوند اما کمی بعد شایعه‌ای می‌رسد که<sup>۰۰</sup> ۰۰۰ واحد های نظامی هوادار مصدق وارد عمل شده و به مقابله با کودتاجیان پرداخته‌اند"<sup>۰۰</sup> (همان جزوه صفحه<sup>۰۰</sup> ۴۳) امید به قلب قهرمانان طبقه<sup>۰۰</sup> کارگر و زحمتکشانشان بازمی‌گردد، تصمیم می‌گیرند که<sup>۰۰</sup> ۰۰۰ باید همه<sup>۰۰</sup> نیروها (پس نیروهایی وجود داشته است) را برای حمایت از مدافعان خانه<sup>۰۰</sup> دکتر مصدق و به یاری واحد ها<sup>۰۰</sup> هوادار دکتر مصدق تجهیز کنیم<sup>۰۰</sup> (همان جزوه، صفحه<sup>۰۰</sup> ۴۳) ولی کمیته<sup>۰۰</sup> مرکزی برای تدارک حفاظت جان خویش متفرق شده‌اند و از طرفی شبکه<sup>۰۰</sup> حزبی در نتیجه<sup>۰۰</sup> توقیف<sup>۰۰</sup> ۷۰ نفر در میتینگ روز قبل<sup>۰۰</sup> ارتباطش به میزان

زیادی پاره شده" و بنابراین کارها به آن سرعتی که لازم است قابل انجام نیست و به ویژه این که "معلوم می شود مقاومت واحد های نظامی هوادار مصدق دروغ بوده است." (همان جزوه، صفحه ۴۳)

نباید گمان کرد که هنوز کار حزب ما ساخته شده، خیر:

"... فرار دکترو مصدق و این که او و دکتر فاطمی جان سالم در برد مانند، برای ما امید بخش بود! و مصمم شدیم با تمام نیرو برای تجهیز مقاومت مردم وارد عمل شویم. ولی خبر تسلیم دکتر مصدق و عدم آمادگی جبهه ملی به هرشکلی از مقاومت حزب ما را در صحنه مبارزه با کودتاجیان به کلی تنها گذاشت." (همان جزوه، صفحه ۴۳)

و پرده می افتد.

رفقا، آیا این مطالب، به ساختمان يك، نمایشنامهء کم دی شبیه نیست. اگر اصولاً حق طرح چنین سئوالی را به کسی می دهید و اگر در مقابل تاریخ و زحمتکشان و قهرمانان شهید حزب متعهدید لا اقل به این ۲ مطلب مهم جواب دهید:

۱. ادعا می شود که ۷۰۰ نفر از کادرهای حزب در روز ۲۷ مرداد در اثر یورش پلیس به میتینگ حزب، دستگیر شدند. آیا مگر نه این که حزب ما، حزبی غیرعلنی و دارای تشکیلات مخفی بود؟ اگر این طور است چه طور ممکن است در یورش پلیس به میتینگ - که همه می دانند، غالباً کادرهای مهم حزبی، آن هم در شرایط مبارزهء مخفی در آن شرکت نمی کنند - ۷۰۰ کادر مؤثر توقیف می شوند؟ یا کادرها روی سینه و پیشانی شان نام مشخصاً و سمت حزبی خود را نوشته بودند یا کسی از داخل حزب آنها را به پلیس معرفی کرده است جز این که نمی تواند باشد؟ مگر این که اصل موضوع ذهنی و ساخته و پرداخته و توجیه باشد.

۲. اصولاً کمیتهء مرکزی که در طی حوادث پس از ۳۰ تیر قهرمان اعلام "هشدار" است و حوادث آینده را به این وضوح پیش بینی می کند:

بدین سان دیگر مسلم بود که تدارک کودتا با تمام امکانات امپریالیسم در جریان است و هرشب می توان در انتظار آن بود." (همان جزوه، صفحه ۳۱)

یا :

"آنچه من دربارهء تصمیمات هیئت اجرائیه در زمینهء لزوم تدارک مقاومت مسلحانه در برابر کودتای احتمالی به خاطر دارم این است



که پس از رویداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بعد از افشاشدن تدارک کودتا  
 آمریکایی - درباری آخر شهریور ۱۳۳۱، دیگر مسلم بود که  
 امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی، به کارگردانی درباریهلوی  
 و همه نیروهای سرسپرده به آنان و به دست ارتش، شهربانی  
 و ژاندارمری و اوپاش در تدارک سرنگون کردن دکترومصدق (و  
 لابد نه حزب توده) هستند. (همان جزوه، صفحه ۴۷)

چه گونه بود که يك بار به خود "هشدار" ندادند؟ آیارفقای کميته  
 مرکزی در ۱۰ ماه فاصله بین اولین هشدار (۱۷ شهریور ۱۳۳۱) تا آخرین  
 هشدار (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) نمی توانستند به تدارک دفاع از حزب بپردازند  
 که امروز مجبور نشوند بنویسند:

این که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲ هزار نارنجك  
 ساخت خود داشت به کلی دروغ است. (همان جزوه صفحه ۴۰)

به ویژه این که خود اعتراف دارند:

"در دوران پس از ۲۸ مرداد حزب توانست در شرایط بسیار  
دشوار حاکم، به کمک گروه فنی مأمور این کار، ۱۲ هزار نارنجك  
 قابل استفاده تهیه کند." (همان جزوه، صفحه ۴۶)

وقتی از ۱۰ ماه قبل می دانستیم که مسلما کودتا می شود، و شرایط  
 هم عادی بود نمی توانستیم برای دفاع از زحمتکشان بیش از این وسیله  
 دفاعی تدارک ببینیم.

جزوه حزب توده و دکترومصدق چنین پاسخ می دهد:

"... مسئله اساسی برای رهبری حزب عبارت بود از ایجاد و  
 تحکیم جبهه نیرومندی از همه نیروهای ضد امپریالیستی و در  
 درجه اول از نیروهای وفادار به دکترومصدق و نیروهای حزب  
 توده ایران (چنین کوششی امروز نیز در جهت اتحاد با نیروی  
 مشابه، خط مشی عمده و مسئله اساسی رهبری حزب است) هم  
 طور که می دانیم تمامی تلاش های حزب ما در این راه، که پس از  
 رویداد ۳۰ تیر همواره جدی تر می شد، بر اثر امتناع دکترومصدق  
 و هوادارانش از يك سو و خرابکاری آگاهانه گروه های وابسته به  
 امپریالیسم آمریکا و دربار در درون جبهه ملی، یعنی گروه  
 مظفر بقائی و خلیل ملکی از سوی دیگر، بی نتیجه ماند." (همان  
 جزوه، صفحه ۴۷)

رفقا، دور تسلسل از این باطل تر! ما به فکر دفاع از حزب نیفتادیم

چون به فکر دفاع جمعی و متحدانه با سایر نیروها بودیم. و دفاع جمعی و متحدانه میسر نبود، چون کسی با ما متحد نمی شد!!!

شاید بتوان امیدوار بود که کودتای ۲۸ مرداد اگر هرمصیبتی برای ملت ایران و تاریخ نسل معاصر به بار آورد لا اقل درس آموزنده‌ای برای کمیته مرکزی حزب ما بوده که: اتحاد با نیروهای غیرمترقی در راه تحقق اهداف مترقی غیرممکن است. اما حوادث این روزها نشان می‌دهد که حتی چنین درسی را نیز نگرفته‌ایم.

اما هنوز نکته‌ای باقی است. آیا تغییر موضع حزب، پس از سیام تیر ۱۳۳۱، نسبت به دکتر مصدق و طرح شعار جبهه واحد از تحلیل سیکا اوضاع کشور ناشی بوده یا به تغییر موضع بین‌المللی نسبت به مصدق (آغاز دوران مذاکرات جدی و دوستانه بین دولت دکتر مصدق و اتحاد جماهیر شوروی) مربوط می‌شود؟ و آیا حزب چه نشانه‌های امیدبخشی از نزدیکی به رهبران جبهه ملی و دولت دکتر مصدق می‌تواند ارائه دهد که برطبق آن نخواست دست به عملی بزند (تدارک مقاومت مسلحانه در مقابل کودتای مسلم) تا امیدهای پیش آمده را خراب سازد؟

کتاب منتشرشده با عنوان تجربه ۲۸ مرداد نیز گرهی را از کارنگشوده است. از ۳۲۱ صفحه مطلب، ۱۸ صفحه آن حکایت دارد که بورژوازی ملی مدعی مبارزه با امپریالیسم چیزی جز جریانی سازشکار برای جابه‌جایی استعمار آمریکا به جای استعمار کهنه‌کار انگلستان نبوده است.

ما به قطرکتاب، تزلزل، مسامحه‌کاری، ساخت و پاخت و موضع‌گیری غیر مترقی بورژوازی را که خود نگفته به علت خصلت طبقاتی بورژوازی پیدا است و لا اقل برای نسل انقلابی امروز ماهیت آنان آشکار است، بیان می‌کنیم و سپس زمانی که باید پاسخ دهیم چرا خود وظیفه مقاومت در مقابل کودتاچیان را به عهد نگرفتیم؟ در دو صفحه پایانی با شگردی حیرت‌انگیز ابتدا این نقل قول لنین را می‌آوریم:

”در چنین شرایطی، و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در سیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاری، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شرم‌گهز است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند...”  
(تجربه ۲۸ مرداد، صفحه ۳۱۹)

و سپس صاف و ساده پاسخ را مسکوت می‌گذاریم و کتاب تجربه ۲۸

مرداد ، پایان می‌یابد.

رفقای عزیز تودهای ، با جدیت موضع‌گیری تک‌تک اعضای کمیتهٔ مرکزی  
گذشته را در مقابل کودتا ، مجدانه و با اسناد دنیال کنید. این بررسی  
باید از مدت‌ها قبل از کودتا انجام گیرد.

از روز ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ تا اواخر بهمن ماه سال ۱۳۵۲ در مرکز حزب ما چه گذشته است؟ تقریباً جز بعضی اشارات مبهم پس از انقلاب چیزی رسماً گفته نشده است. اما برطبق همین اشارات مبهم، آشکار می‌شود که کمیته مرکزی حزب ما از سال ۳۲ تا ۳۵ که سال خروج آخرین عضو کمیته مرکزی است اشتباه، از آن سال تا سال ۱۳۵۰ استراحت و از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ مجدداً اشتباه می‌کرده است.

رفقا اجازه دهید به اسناد رجوع کنیم:

حزب ما درباره ۲۵ سال زندگی کمیته مرکزی در مهاجرت مطالب بسیار کمی نوشته است: نزدیک به ۵ صفحه در جزوه "نکاتی از تاریخ حزب توده ایران"، ۶ صفحه در "۳۸ سال مبارزه" و پاسخ به چند سؤال در مجموعه "پرسش و پاسخ" ببینیم این به اصطلاح اسناد منتشر شده که همه در حد ادعاست چه افتخار تاریخی بزرگی به کمیته مرکزی حزب ما می‌بخشد: س: درباره فعالیت‌های حزب از سال‌های ۳۵ به بعد که سازمان‌های حزب در ایران متلاشی شد، تدارک برای مبارزه علیه رژیم پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و همچنین فعالیت حزب در داخل ایران بین سال‌های ۴۲ تا ۵۰ و از ۵۰ تاکنون را توضیح دهید.

ج: سال‌هایی که منجر به متلاشی شدن تشکیلات تهران گردید، (اشاره به سال ۱۳۵۱ است) یک دوران تأثر انگیز تشکیلاتی حزب ما در ایران است. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۴)

این همه پاسخ ما به پرسنده امیدواری است که می‌خواهد بداند از ۳۵ تا ۴۲ و از ۴۲ تا ۵۰ کارنامه کمیته مرکزی چه بوده است!!!

” با استفاده از ضعف های درون سازمان حزب شاه و اربابانش سیا و موساد، توانستند درست در همان زمانی که بر اثر رشد تضادهای درونی جامعه ایران فعالیت های سیاسی استقلال طلبانه و آزادی خواهانه وارد مرحله جدیدی از اوج خود می گردید، درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب ما، برای آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی اولین گام های رشد و گسترش مجدد خود را برمی داشت، عنصر خود فروخته و فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان حزبی ما جا بزنند و از این راه مهم ترین شاخه سازمان حزبی ما را در ایران به چنگ خود آوردند و به این ترتیب، فعالیت انقلابی حزب را برای یک دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و فلج سازند. ” (سی و هشت سال مبارزه، صفحه ۱۹۴)

ملاحظه کنید، آشکار است که اولین نشانه حیات مجدد حزب ما از ماجرای عباس شهریاری آغاز می شود:

” در دوران بعد از ۲۸ مرداد کوشیدیم که یک پایگاه مقاومت مسلحانه در شمال ایران تدارک کنیم. این کوشش ما نیز آن طور که بعدها معلوم شد - در نتیجه خیانت یکی از کسانی که بعداً در زندان خیانت کرد، لو رفت و دشمن از آن مطلع شد و قبل از آن که بتوانیم دست به کار شویم، خنثی شد، در نتیجه موفق نشدیم. تدارکات دیگری هم برای شروع یک مبارزه مسلحانه که بتواند یک جنبش خلقی را به وجود بیاورد، کردیم. ولی همه اینها در دوران بعد از ۲۸ مرداد، در نتیجه آن رکودی که مجموعه جنبش را دربرگرفت، نتوانست عملی شود.

در سال های ۴۰ هم اقدامات دیگری برای ضربه وارد آوردن به رژیم شاه تدارک دیده شد، کوشش های ما در سال های ۴۰ هم موفق نشد. تماس هایی که با افراد مؤثری از جبهه ملی، هواداران دکتر مصدق، با نیروهای مخالف شاه در سال های ۴۰ گرفتیم بی نتیجه ماند. دوران سال های بعد از چهل، دوران تقریباً کامل رکود جنبش است، البته سال ۴۲ در ایران تظاهرات بزرگ ۱۵ خرداد به وجود آمد، ولی بعد از درهم کوبیده شدن آن تظاهرات، دوران رکود بزرگ با اقدامات عوام فریبانه شاه تحت عنوان اصلاحات و انقلاب ” شاه و ملت ” شروع شد. این دوران تا سال ۵۰ طول

کشید. از آغاز سال ۵۰ است که جنبش دوباره شروع به رشد کرد و در سال‌های ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ با شتاب بی‌نظیری گسترش یافت.

اگر شما پیش‌بینی‌های حزب ما، از سال‌های ۵۲-۵۱ به بعد را، که در مقالات اصلی روزنامه، مجله، اسناد بعد از جریان شهریاری و شروع دوران جدید فعالیت حزب درج شده، نگاه کنید، می‌بینید که ما چه پیش‌بینی‌های درستی نسبت به حوادثی که بعداً پیش آمد کردیم و همیشه مدت‌ها قبل از این که حوادث روی بدهند، ما تقریباً توانسته‌ایم - با آن برداشت دقیق علمی که داشتیم - سیر حوادث را پیش‌بینی کنیم.<sup>۲۰</sup> (نکاتی از تاریخ حزب توده<sup>۶</sup> ایران، صفحه ۴۱)

چنین است کارنامه<sup>۶</sup> درخشان ۲۵ سال فعالیت مرکزیت حزب در مهاجرت. یک صفحه<sup>۶</sup> کامل ابهامات، ادعاها و اذعان به رسوخ عوامل ساواک، سیا و موساد در درون حزب. چند صفحه<sup>۶</sup> بعد چنین سؤالی مطرح می‌شود:

س: اگر ممکن است در مورد رخنه<sup>۶</sup> پلیس، عباس شهریاری در سازمان حزب در سال‌های ۴۰ توضیح دهید.

کاش پاسخ چنین بود: "ممکن نیست". ولی رفیق دبیر اول یک صفحه<sup>۶</sup> کامل حاشیه می‌رود، شامل این که چنین حوادثی در تاریخ جنبش‌ها فراوان است و اشاره به ماجرای حسین و فریدون یزدی و بالاخره با چنین جملاتی پرسش صریح سؤال‌کننده "ترور" می‌شود:

"بعد از آن (بعد از یزدی‌ها) شهریاری پیدا شد. اطلاعاتی که اکنون ما درباره<sup>۶</sup> شهریاری داریم متفاوت است. بعضی از این اطلاعات حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد در خدمت پلیس بوده. بعضی دلائل دیگر هم هست که شهریاری پس از آغاز دوران جدید فعالیت حزب، یعنی از سال ۱۳۴۱ به بعد به خدمت ساواک درمی‌آید. (مایادآوری می‌کنیم که برطبق نوشته<sup>۶</sup> پرسش و پاسخ شماره<sup>۶</sup> اصفحه<sup>۶</sup> ۲۴، شهریاری در سال ۱۳۳۹ از حزب اخراج گردید م‌بود.)  
... فقط جای تأسف است که علی‌رغم سوءظن جدی به شهریاری، از طرف رفیق مسئول سازمان ایران مأموریت مهم سازماندهی در ایران که با سرنوشت تمام سازمان مخفی ما در ایران مربوط بود،

به او واگذار می‌شود.

پس از لورفتن حسین یزدی، کمیسیونی مأمور رسیدگی به تمام سازمان مخفی حزب در ایران و مجاور ایران شد. در آن زمان شهرپاری در عراق بود. این کمیسیون شهرپاری را احضار کرد و چون درباره‌اش حرف‌هایی زده می‌شد، او را مورد سؤال و جواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فرد غیرقابل اعتماد است و باید از سازمان حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب، شهرپاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.

چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمنش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهرپاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی (۱۰۰۰) شهرپاری را به کار گرفت و حتی به وی مسئولیت بالاتری نیز داد (۱۰۰۰) و برای کار مخفی او را به همراه رفیق حکمت جو و رفیق خاوری به ایران فرستاد.

۱۰۰۰ اطلاعاتی که پس از کشف خیانت شهرپاری به دست آوردیم نشان می‌دهد که لورفتن حکمت جو و خاوری و نابود شدن رفقا سرگرد رزمی و رفیق سرگرد معصوم زاده ۱۰۰۰ توسط شهرپاری بوده است و خیانت‌های به مراتب وسیع‌تر دیگری ۱۰۰۰.

همین چند سطر است تاریخچه ماجرای عظیم شهرپاری از زبان کمیته مرکزی: ظاهراً ساواک، سیا و موساد با کمک هیچ کس دیگری در داخل مرکزیت حزب توانستند فردی مشکوک، اخراج شده و متهم را به مسئولیت‌های بالاتر در حزب بگذارند. بعداً عمق ضربه‌هایی را که نه تنها به حزب توده ایران بلکه به کل جنبش ضد استبدادی مردم ایران، به وسیله رخنه ساواک به حزب وارد شده است، از زبان خود مسئولین حزب خواهیم نوشت. اینک سؤال این است که: اگر مسئله عباس شهرپاری به طور کامل و مستند برای افراد حزب توضیح داده شود، و همکاران ساواک و سیا و موساد در آن بالا معرفی شوند، دامن قبای چه کسانی آلوده می‌شود که این طور مبهم و مثل افسانه پریان به آن برخورد می‌کنیم. جمله "خیانت‌های به مراتب وسیع‌تر دیگری ۱۰۰۰ یعنی چه؟ مگر کمیته مرکزی حزب مامی تواند این چنین "ما فیائی" با اعضای خود صحبت کند. آیا اعضا حزب فقط گوشت‌های خوبی برای زیر شکنجه‌اند و یافقط مأموریت دارند پوستر به چسباندند. رفقای کمیته مرکزی! رحم کنید و به ما هم بگوئید آن بالا چه خبر است،

چه خبر بود هوجه خیر خواهد شد؟ لا اقل این را به ما بگوئید که نسل بعد رهبر ما چه کسانی هستند؟ هنگامی که این دو سه نام باقی ماند که کباب مکش ۴۰ سال مبارزه و تجربه هستند به دلیلی تحلیل رفتند کدام چهره‌ها و به چه علت باید مورد اعتماد اعضای حزب قرار گیرند که بعد عباس شهریاری‌ها از آب دنیا آیند معلوم است تا وقتی حقایق گفته نشود هر کسی از جمله خودتان در مظان اتهامید.

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که به دنبال کودتا و پس از خیانت‌های جور به جور به وسیله کمیته مرکزی و پس از فرارهای گوناگون و به بهانه‌های مختلف، حزب ما صاف و ساده، دست بسته و بی برنامه در اختیار پلیس قرار گرفت تا هر جور که صلاح می‌داند و تیغش می‌برد آن را مثله کند. آن‌ها که مقاومت کردند و شایسته نام توده‌های بودند شهید شدند و بقیه نیز مایوس و سرخورده به انتظار با زهم مسئولین در تبعید نشستند. رفقای در تبعید پس از آن که یکی دو سالی به جست و جوی مسئول شکست و علت شکست حزب با همدیگر گردگیری کردند و به اندازه کافی از یکدیگر رنجیدند و تا سرحد امکان انشعاب کردند، آن وقت حتی بدون این که همین کش و قوس‌ها را به توده حزبی منتظر، گزارش بدهند در انتظار تحولات، غالباً به امورات شخصی می‌پردازند، چند پلنوم تشکیل می‌شود، در یکی از آن‌ها کارها به عهده رفیق رادمنش واگذار می‌شود و از سر بی‌تجربگی ماجرای "شهریاری" رخ می‌دهد و همین حالا سال ۵۰ است و به همین آسانی ۱۸ سال از تاریخ حزب پرافتخار توده ایران (این را جدی می‌گویم) پس از کودتا می‌گذرد.

در این طرف صحنه، دشمن می‌تازد، چپ و راست قرارداد بسته می‌شود و هر کدام این قراردادها رشته دیگری است برپای این ملت، این حماسه صبر و مقاومت دلیرانه تاریخ زندان‌ها لبریزند. نسل جدید مثل موج بلندی از راه رسیده است و نمی‌تواند نظاره‌گر تاریخ باشد. جهان در تلاطم است. ویتنام، کوبا، آفریقا، آمریکای جنوبی، کشورهای خاورمیانه. سنگ روی سنگ بند نیست. سوسیالیزم نه فقط به حکم تاریخ بلکه با قهرمانی‌های حماسه‌وار ملل آسیای جنوب شرقی، قهرمانان برجسته تاریخ ساز در آفریقا، کاسترو و چه‌گوارا در آمریکای جنوبی پیش می‌تازد. مردم ماهمه جان‌ناظر پیروزی ملت‌ها هستند و خود ندان برهم می‌فشارند. راه‌هایی را تاریخ و عینیت حوادث روشن کرده است. نبرد زیر پرچم‌هایی بخش‌لنینیسم. خوب این پرچم بردوش کیست؟ بردوش حزب توده ایران. پس چرا به اهتزاز در نمی‌آید؟ روشن نیست. نیرومندترین جان‌های نسل



جدید به حزب روی می آورند و همه هم با یک درخواست: باید کاری انجام داد آخر. اما خودگی و مشغولیات بیش تر از اینهاست. زمانی لاشائی در مصاحبه با ثابتی می گفت:

"به آنها گفتیم چرا این جا نشسته اید و کاری نمی کنید. جواب می دادند کار در کشور یا شماست. ما مرکزیت هستیم و شرایط حکم می کند که همین جا باشیم. جواب دادم که اگر اشکال همین است خوب جایمان را عوض می کنیم. ما می شویم مرکزیت و شما بروید کار کنید."

روزی باید مقصر اصلی سرخوردگی انقلابیون بسیاری از حزب ما و تسلیم آنها را به رژیم گذشته، شناسایی کنیم و ببینیم بی تحرکی ما چه نقش حیرت انگیزی در این میان بازی کرده است. باری، آنها که لبریز از عمل بودند، لاجرم، ناامید، به حزب پشت کردند، همه اپوزیسیون انقلابی چپ که امروز در عرصه اند و می دانیم نسبت به مارکسیسم شناسایی اندکی دارند، زائیده ندانم کاری های ما هستند. خود ما اعتراف داریم:

"سازمان چریک های فدایی خلق" که امروز تازه می خواهد رئیس دیره را رد کند از مجموع جنبش "چپ نو" و حتی از شخص دیره چند سال عقب است. علت این امر وجود رژیم ترور و خفقان محمد رضایی است که امکان نمی داد، تحول فکری - سیاسی "سازمان" پا به پای همتهای جهانی اش پیش رود. "چریک های فدایی خلق چه می گویند، صفحه ۵۴)

چه کسی مسئول چاپ و نشر مقالات و کتب مارکسیستی در ایران بوده است؟ آیا جز حزب ما؟ باید پرسید در این زمینه تا سال ۱۳۵۰ چه مقدار کار شده است؟ هیچ مقدار. همه می دانند که تجدید چاپ و ارسال چنین جزوات و کتاب هایی پس از سال ۱۳۵۱ شروع شده است. پس نسل جدید به مبارزه پیوسته چه گونه می توانسته است نسبت به مارکسیسم آگاهی و شناسایی پیدا کند؟ هیچ طور. سؤال از این فراتر می رود: کمیته مرکزی حزب ما، مجموعه قابل توجهی از بهترین، خبره ترین، توانا ترین نویسندگان و مترجمین را در اختیار دارد. باید پرسید: آیا جز آورنیست که طی ۲۵ سال چنین مجموعه ای از توانایان اندیشه با وجود آن همه کمک احزاب برادر نتوانستند برگزینند آثار مارکسیستی، هیچ چیزی تقریباً هیچ چیز بیفزایند. اینها تمام این مدت را چه گونه عمر گذراندند؟ آیا ترجمه چنگیز خان و پطر کبیرا ترجمه جزوه های از لنین ضروری تر بود؟ چرا در حالی که مجموعه آثار لنین تقریباً به تمام زبان های

دنيا موجود است ماهنوز چنين كارى نكرد هايم و تقريباً هيچ چيز ازمارگس و انگلس نداريم؟ آيا ۲۵ سال فرصت كمى است؟ يا كادر نداشته هايم يا به كارهاى ديگر مشغول بوده هايم؟ خوب، لاجرم جوانان ما بايد ماركسيسم را از غيب و با كشف و شهود و برداشت هاى ذهنى از تطبيق حوادث و زير و بم روند مبارزات جهانى، كشف كنند. در اين صورت چرا بايد انحراف ما را شگفت زده كند؟

از طرف ديگر درحالى كه دشمن، يعنى مجموعه ارتجاع، عناصر دست راستى، ناسيوناليست ها، ساواك و راديو و تلويزيون و ۱۰۰۰۰۰ هزار مردم را بر عليه حزب ما مشوب مى كردند چه كوشش انتشاراتى براى عريان كردن حقايق تاريخى كه دست آويز دشمنان حزب بود انجام شد. بايد گوش ها را باز كرد. تبليغات در ميان توده ناآگاه بر عليه حزب ما همان عناوينى است كه مى دانيم: نفت شمال، خيانت به مصدق، كودتاى ۲۸ مرداد، مسئله طلاها، ۱۵ خرداد و ۳۰۰۰ روشن نبودن روند چنين حوادثى چه مقدار امكانات به ياره بافان داده است كه بر عليه حزب ما سخن پراكنى كنند؟ مى پرسم چه مانعى در راه انتشار جزوه افسانه طلاهاى ايران در سال ها قبل از ۴۰ وجود داشته است كه نمى توانستيم همان سال ها جلوى رشد بد آموزى را بر عليه حزب خود بگيريم؟ مگر نمى بينيم كه پس از انتشار اين جزوه ديگر مسئله طلاها از دستور كار تبليغات دشمنان حزب بيرون رفته است؟ چرا ساير مطالب را به همان وضوح مطرح نمى كنيم؟ اگر جايى ريگى به كفش كسى مانده است بتكنايد بيرون مى افتد و پس از آن آرام و آسوده و مطمئن گام برداريد. اين وظيفه شماست. بدين ترتيب اين خود ما هستيم كه اجازه داديم كه دشمنان حزب ساليان دراز ذهن مردم ما را بر عليه ما آشوب كند. راه دور نمى رويم. چرا بايد بزرگ ترين ارگان تئوريك حزب، (دنيا) ۱۸ سال تعطيل باشد و تازه پس از آن هرشش ماه يك بار منتشر شود؟ بايد پاسخ داد. هيچ معجزه اى اتفاق نمى افتد، نمى توان گريبان را از چنگال توده مردم و به خصوص توده هاى بيرون كشيد. چه گونه است كه اگر كم ترين سندی براى اثبات قهرمانى، بي گناهى و شاهكار خلقت بودن كسى پيدا كنيد فوراً عكس العمل نشان مى دهيد. همين انتشار نامه هاى رفيق شهيد سرگرد و كيلي نمونه اش. يكبار خط بطلان و مهر مشكوك بر ۴ نامه اصلى مى زنيم و فقط نامه آخر را كه تأييد دبيركل فعلى است به عنوان سند و واقعيت خدشه ناپذير مى چسبيم.

”آرى، محتوای آخرین نامه مشت مفریان را باز می کند و آشکارا

علیه نیت و انگیزه<sup>۴</sup> ناشر مجموعه حکم می دهد. خواننده نخست د چار تعجب می شود، وقتی اطلاع می یابد که ناشر نامه ها همسر پیشین و کیلی است.<sup>۵</sup> (مردم، شماره ۲۴۱)

حیرت انگیز است! مگر متن نامه<sup>۶</sup> آخر با سایر نامه ها چه تفاوتی دارد. خوب است که مقاله<sup>۷</sup> مردم لا اقل صحت این نامه<sup>۸</sup> آخر را تأیید می کند. ولی نامه چه نوشته است:

”... با جاسوسان و خیانت کاران در درون حزب به شدت مبارزه کنید. و این را از مهم ترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کادرها دقت و بازهم دقت کنید. کنترل و به ویژه کنترل از پایین را توسعه دهید و تحکیم کنید و به آن میدان دهید. هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید. گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را به هر نحو که مقتضی است مرتباً در اختیار ارگان های پایین بگذارید و از آن ها بخواهید که بحث و انتقاد کنند. رهبری دسته جمعی را در حزب رواج و توسعه دهید.“

خوب این ها همان مطالب ۴ نامه<sup>۹</sup> گذشته است منتها به زبان دیگر. لابد چنین توصیه هایی به این خاطر شده که رفیق و کیلی از فقدان آن ها رنج می برده است. جالب ترین و در عین حال مزورانه ترین بخش مقاله<sup>۱۰</sup> مردم آن جا است که می خواهد به خواننده تفهیم شود که گویا همسر و کیلی نمی دانسته است این آخرین نامه خطاب به کیست و گرنه لابد منتشر نمی کرده است:

”آخرین نامه<sup>۱۱</sup> رفیق شهید جعفر و کیلی، چنان که خواننده در زیر می بیند، خطاب به ”حسین عزیز“ است، و حال آن که ناشر کوشیده است ”مجموعه نامه ها“ را علیه ”مجموع<sup>۱۲</sup> رهبری حزب و البته علیه رهبری کنونی آن جلوه دهد. بی آن که، از بخت بد، گمان برده باشد که این ”حسین عزیز“ رفیق نورالدین کیانوری دبیر اول کمیته<sup>۱۳</sup> مرکزی حزب توده<sup>۱۴</sup> ایران است.“ (! (مردم، شماره ۲۴۱)

می گذریم از این که کدام سند مطلب بالا را تأیید می کند. آیا می توان چنین ادعایی را ثابت کرد؟ آیا از چنین نام مستعاری برای رفیق کیانوری در مآخذ دیگری هم استفاده شده است؟ اما سرهم بندی کن مقاله<sup>۱۵</sup> روزنامه، ”گاف“ خیلی بزرگی کرده است. چون نامه<sup>۱۶</sup> چهارم رفیق و کیلی

به خوبی نشان می دهد که همسر وی نه تنها رفیق حسین را می شناخته بلکه با وی در ارتباط نیز بوده است :

” من در بازجویی خود پس از کسب اطلاع از کویل منزل بلوریان که دستگیر شده است و با توافق تنها مختاری و محقق آدرس منزل یک رفیق غیرنظامی که تخلیه شده بود داده ام . تو بدان گفتن آدرس منزل تخلیه شده باعث لورفتن رفیق شد ولی در مقابل از زیان بزرگی جلوگیری کرد .

رونوشت برنامه<sup>۴</sup> واصله از ف . را برای حسین بفرست . نامه<sup>۵</sup> قبلی ( ۲ صفحه رسید ؟ ) در آن این طور تصحیح کن . پس از خبری

که راجع به عدم دستگیری تو می شنوم . . . .  
آخرین مقاله ای که نوشتم مربوط به خود آموزی بود که ، حسین نوشته بود چند روز دیگر در نشریه<sup>۶</sup> تعلیماتی چاپ می شود . . . . و ”  
( نامه ها از زندان ، نامه<sup>۴</sup> چهارم ، صفحه ۲۷ )

مثل روز روشن است که همسر رفیق شهید وکیلی ، هم حسین را خوب می شناخته هم ف . را . وگرنه چه طور ممکن بود هاست که وظیفه<sup>۷</sup> تحویل رونوشت برنامه<sup>۸</sup> واصله از ف . برای حسین را رفیق شهید مان به زنش واگذارد . بنابراین ، همسر وکیلی بدون غرض ورزی و با شناخت کامل رفیق حسین ، نامه ها را منتشر کرد هاست . چیزی که هست در این مورد هم طبق سنت معمول ، رهبران به جای توجه به لجن پراکنی پرداخته اند .

امید وارم ننویسند این حسین آن حسین نیست . در ارتباطات کمیته<sup>۹</sup> مرکزی نمی توان از یک نام مستعار برای وی و نفرد زمانی واحد استفاد ه کرد . و تازه از همه<sup>۱۰</sup> این ها گذشته چه کوششی این رفیق حسین ( هر که هست ) برای انجام وصایای رفیق شهید وکیلی به کاربرد هاست . آیا با جاسوسان و خیانت کاران در رده حزب مبارزه کرده اید ؟ نمونه<sup>۱۱</sup> شهرپاری و همدستانش در بالا تر نشان داد که خیر . آیا کنترل از یائین را توسعه داد هاید ، تحکیم کرد هاید ، میدان داد هاید ؟ خیر . تود<sup>۱۲</sup> حزبی هنوز هیچ چیز از کمیته<sup>۱۳</sup> مرکزی خود نمی داند . آیا هرگونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار داد هاید ؟ ابد . ابد . زد و بند و بند و بست با تمام نیرو در کار است . رفیق ایرج اسکندری به خاطر برخورد شخصی با دبیرکل جدید اصلاحات را این است که حزب ما حزب طراز نوین طبقه<sup>۱۴</sup> کارگراست و از دسته بندی های درون کمیته<sup>۱۵</sup> مرکزی خبر می دهد .

س : به نظر شما حزب تود هیک حزب طراز نوین طبقه<sup>۱۶</sup> کارگراست ؟

ج : نه . هنوز نه . . . این یک پدیده<sup>۱۷</sup> خلق الساعه نیست ؛

اشتباهاتی از قبیل فراكسيون بازي، عدم پيوند تشکيلاتی و . . .  
وجود دارد. (تهران مصور، شماره ۲۱، جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۸)  
آيا گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را مرتباً در اختيار ارگانها  
پايين قرار می دهيد و می خواهيد که بحث و انتقاد کنند؟ خير. ارگانها  
پايين فقط تراکت می چسبانند و درود بر کمیته مرکزی حزب ما می گویند و  
همین.

رفقا کنگره را تشکیل دهید. در آن عمل کرد واقعی و مستند دوران مهاجرت  
را گزارش کنید. کم کاریها را اگر بوده توضیح دهید، به مردم و به تاریخ  
پاسخ دهید و اگر نقصی بوده و هست بپذیرید و مرتفع کنید. این به  
اتحاد نیروهای مترقی در مرحله بحرانی کنونی کمک شایانی خواهد کرد.

## برخورد مابانیروهای مترقی اپوزیسیون در دوران قبل از انقلاب

چنان بود که در اثر عدم تحرك حزب، انقلابیون مشتاق مبارزه بر علیه استبداد سلطنتی و ملهم و شیفته پیروزی درخشان مارکسیست‌ها در جهان، با فقر منابع، به الگوبرداری از مبارزات مسلحانه، نظیر خلق ویتنام و کوبا پرداختند. برخی هم الگوی الجزیره و فلسطین را پیش رو قرار دادند. این‌ها کوله بارشان از تجربه خالی بود. ازیشتیانی بین‌المللی محروم بودند و لرزان و بی‌برنامه، اما مؤمن و بی‌تزلزل راه خونین مبارزه با استبداد را پیش گرفتند. اشتباه و اشتباه محض است اگر بخواهیم آن‌چنان که امروز مد است برای این رزمندگان، مثل تعزیه "شییه‌سازی" کنیم.

"اس. ارها - یعنی پدران چریک‌های فدایی خلق - که حرارتشان هم بسیار بسیار بیش‌تر از این‌ها بوده با صلح برست لیتوفسک مخالف بودند." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۱)

همه می‌دانند که گروه‌بندی‌های قبل و در سال‌های اولیه پس از انقلاب اکتبر، منشویک‌ها، اس‌ارها، کادت‌ها و غیره یا به صورت انشعاب، به علت عدم درک روند از درون حزب سوسیال دموکرات روسیه به وجود آمدند یا از نظر طبقاتی مواضع ضد زحمتکشان داشتند. آیا ما می‌توانیم چنین تحلیلی را مثلاً راجع به چریک‌ها و مجاهدین و نیروهای مبارز پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز به کار بریم. نه. چرا نه؟ برای این که اپوزیسیون چپ نمی‌خواهد حزب را به مشی دیگری بکشانند یا خود جای رهبری حزب ما را بگیرد. آن‌ها غالباً مدعی هستند که اصولاً باید برای پویا کردن راه مارکسیست‌ها در ایران حزبی به وجود آورد که با تغییر تناسب نیروها در جهان و در ایران تطبیق داشته باشد. آن‌ها می‌گویند حزب توده ایران اصولاً حزب مارکسیست، لنینیست‌ها نیست. اپورتونیست

است، رویزیونیستی است، سازش کارش است، قدرت گراست، و . . . و . . . پس این جا نبرد، نبرد جذب نیروها به دنبال يك جهتن بینی واحد با دو خط مشی جداگانه است. آنها برای برچسب هایی که به ما می زنند دلایلی دارند و ما برای این که آنها مارکسیسم را نمی فهمند هم دلایلی داریم. ولی به هر حال آنها زائدهء ما نیستند. سازمان ها و گروه های مستقلی هستند که به شیوهء خود برای ایجاد حزب طبقهء کارگر تلاش می کنند. صاف و پوست کنده، منظورم آن نیروهایی است که در عرصهء نبرد ضد استبدادی به وجود آمدند، رشد کردند و اصالت انقلابی خود را، با خون همزمان خویش به نسبت های مختلف ثابت کردند. آنچه که قابل ذکر است چریک ها هستند، مجاهدین و گروه پیکار. نه گروهک های مائوئیستی، تروتسکیستی، بین الملل چهارمی و غیره. حزب ما، نه تنها در سال های اولیهء پیدایی چنین نیروهایی، اهمیت پیدایی و رشد آنان را به عنوان عینی ترین متحدی که می توان با آنها "جبههء متحد خلق" را بر علیه استبداد پایه نهاد درک نکرد. بلکه آنها را به چشم "فرزند زدن پدر" که ممکن است بعدها ادعای "میراث" کنند نگریست و از آن جا که می خواست از آنان عقب نماند سریع و دست و پا شکسته به بازسازی سازمان های داخل ایران پرداخت. به دام بختیار کشیده شد. دست به دامن مهرهء از حزب اخراج شده های چون شهریاری زد، و آن بلا بر سر حزب ما آمد که ذکر شد. آن گاه، وقتی ما نتوانستیم در عرصهء عمل، از مبارزان در صحنه، پیش بیفتیم: به لوث کردن، تخطئه، مسخره نمودن و هیچ شمردن آنها پرداختیم و هر روز از روز پیش، بیش تر امکانات "جبههء متحد ضد استبداد" را ویران نمودیم. اشکال این عدم اتحاد هم بر سر يك مسئلهء بسیار کوچک بوده است ما می گفتیم لحظهء عمل نرسیده، آنها می گفتند از این لحظهء عمل سال ها (یعنی از همان بعد از ظهر ۲۸ مرداد) می گذرد و گرنه همان طور که مدعی هستیم ما بعد از ۲۸ مرداد برای ایجاد هسته های مبارزهء مسلحانه در شمال کوشیدیم و به تصریح زیر برسرفی کلی مبارزهء مسلحانه نمی توانستیم با آنها اختلاف داشته باشیم:

"ما از سال ها پیش همواره گفته ایم که مانند هر کمونیست انقلابی دیگر، شیوهء مبارزه را از پیش نمی توانیم معین بکنیم. به نظر ما هر شیوهء مبارزه ای که متناسب با شرایط لحظه، حالت ضرورت به خود بگیرد به کاربردن آن درست است. ما هیچ يك از شیوه های مبارزه را از پیش رد نمی کنیم. حتی ترور انقلابی را به طور قاطع

و مطلق رد نمی‌کنیم، زیرا در لحظه یا لحظات معین، می‌تواند سودمند باشند ما می‌گوئیم باید دید که در هر لحظه معین، کدام شیوه درست‌ترین شیوه است، و همان را به کار برد. اگر ماشیوه مبارزه مسلحانه را رد کرده بودیم، قبل از بهمن ۱۳۵۷ اشعار پیش به سوی تدارک قیام مسلحانه خلق رانمی‌دادیم. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۲۴۶)

می‌بینید ماحتی به لحظه عمل معتقدیم. آیا هنگامی که سرنوشت انقلاباً لحظه‌ای می‌شود، کدام نیرو برنده است. اوکه در همان لحظه به فکر دفاع می‌افتد یا آن‌که از قبل امکان پیش آمدن چنان لحظه‌ای را داده است. خوب، همین حمله آمریکا و نقشه‌های پی‌آمدن، یکی از آن لحظه‌ها بوده است. آیا فکرمی‌کنید اگر موفق می‌شدند که یورش خود را با کمک عناصر داخلی سازمان دهند و فقط ۲۴ ساعت تهران را در قبضه داشتند، با امکانات و شناسایی‌هایی که داشتند در لحظه خودشان این کدام نیرو بود که دست بسته، بع‌بع‌کنان، ذبح می‌شد؟ بنابراین، ما درکمان از لحظه عمل، درک تاریخی نیست، درک "راحت طلبانه" است. خیال می‌کنیم اگر ما مثلاً در دی ماه ۱۳۵۷ ضرورت مبارزه مسلحانه را درک کرده‌ایم، شق القمر است. آن روزها میلیون‌ها جوان بی‌تجربه هم در خیابان فریاد می‌زدند "رهبران، رهبران ما را مسلح کنید." و تازه هیچ رهبری نتوانست به درخواستشان جواب بدهد و آن‌ها خودشان درب پادگان‌ها را گشودند. اگر ما در سال‌های ۵۰ لا اقل ضرورت تدارک قیام مسلحانه را به این دلیل ساده که پر معلوم بود رژیم شاه جز با نبرد سقوط نخواهد کرد و تاریخ هم نشان داد، تأیید می‌کردیم، هم زمینه‌های فراوان اتحاد را فراهم کرده بودیم و هم به میزان زیاد، تبلیغاتی را که بر محور "پاسیو" بودن ما انجام می‌شد خنثی می‌کردیم و امروز مجبور نبودیم چنین افسوس‌های بخوریم:

جبهه متحد خلق، ۴ یا ۵ سال پیش می‌توانست تشکیل شود و شاید توان آن را نیز می‌یافت که ضربات فوق‌العاده خردکننده‌ای را بر پیکر رژیم وارد آورد. اما از آن‌جا که چنین جبهه‌ای وجود نداشت و نیروها جدا از یکدیگر عمل می‌کردند، هر یک از آن‌ها با شکست روبه‌رو می‌شد. مانند سازمان چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران. نیروی ما نیز به تنهایی کافی نبود و نمی‌توانست این امکان را به ما بدهد تا شیوه‌ای جز آنچه



فکر می‌کردیم، به‌کار بریم. (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۲۵)

اعتراف صریحی است. ما چون امکان نداشتیم شیوه دیگری را به کار نبردیم. یعنی ضروریات رافدای امکانات کردیم، مبارزه‌ای نکردیم که امکان‌ها را با اندیشه و نیاز انقلابیمان تطبیق دهیم. یعنی فکرمان را به‌قدر امکاناتمان کوتاه و بلند می‌کردیم. خوب این یعنی همان چیزی که به مامی‌گویند تسلیم به "پاسیویسم".

خلاصه رفقاً بر سرمان آن آمده است که به گونه‌ای دیگر خودتان اشاره کرده‌اید:

"... در تاریخ جنبش خلق‌ها، نمونه‌هایی هست که کمونیست‌ها این کار را نکرده‌اند و به همین سبب برای یک دوران طولانی، مثلاً بیست یا سی سال از جبهه کنار افتاده‌اند: یکی از این نمونه‌ها در الجزایر اتفاق افتاد. در کشورهای دیگر نیز چنین نمونه‌هایی دیده شده است." (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۶)

ما به شکلی دیگر از خلق جدا شده‌ایم. ولی قضیه همان است. نتوانستیم به موقع در مبارزه مسلحانه خلق شرکت کنیم. اگر می‌توانستیم امروز سال‌ها بود که جبهه متحد خلق تشکیل شده بود و اینک به‌طور قطع هژمونی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد استثمار به دست این جبهه بود و نیروهای مترقی ما این‌همه برای یافتن یک روزه امکانات تقلا نمی‌کردند و عجیب این است که هنوز این راه را ادامه می‌دهیم و برخورد ما "ملالغتی" است:

"... سازمان چریک‌های فدایی خلق خود را مارکسیست و معتقد به انترناسیونالیسم پرولتری می‌داند. اما در اعتقاد خود چپ و راست و کج و کوله است! در عمل انترناسیونالیسم را زیر پا می‌گذارد، زیرا اصلاً ماهیت آن را درک نمی‌کند. تنها ادعاست. این سازمان، خود را دارای ایدئولوژی طبقه کارگر نیز می‌داند. اما نمی‌تواند این ایدئولوژی را که در حرف می‌بیند، پیاده کند و بر شرایط تطبیق دهد." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۴)

متأسفانه از ما اسناد بسیاری به جا مانده است که از سرکوب و شکست نیروهای غیرخودمان در نبرد بر علیه شاه‌راضی بوده‌ایم و شادی کرده‌ایم. ای کاش اگر کنگره تحقیق کرد به این نتیجه نرسد که مادر این سرکوب، نقش‌هایی نیز بازی کرده‌ایم. چون مسئولیت بسیار سنگینی بردوشمان خواهد افتاد. اینک سؤال مشخص این است: در آن زمان چه لزومی داشت محک

را برداریم و عیار مارکسیستی تک تک این مبارزان را بسنجیم؟ آیا برای به وجود آوردن "جبهه" متحد خلق" امروز مگر چنین کاری می‌کنیم؟ آیا واقعا ممکن نبود بیرون از مباحثات بی‌ثمر "عمر و زیدی" و "مکتب‌خانه‌ای" گردد برنامه "مشترک مبارزه با شاه، متحد می‌جنگیدیم" آیا مگر سازمان‌های سیاسی در آنگولا بر علیه استعمار پرتغال چه کردند؟ مگر هوشی‌مین یا کاسترو چه کرد؟ خود شما که از روند مبارزه در اتیوپی باخبر بودید، نمی‌توان برای این بخش مطلب، از نشریات قبل از انقلاب نمونه نیاورد:

"... چهارمین شاخه نیروهای ضد استبداد را طیف وسیع نیروهای چپ‌گراهای تشکیل می‌دهد. این نیروها که بسیار ناهمگون و از هدف‌ها و روش‌های گوناگون در مبارزه پیروی می‌کنند، به طور کلی هوادار دگرگونی‌های بنیادی در جامعه ایران و ساختمان نوعی از "سوسیالیسم" هستند. البته مفهوم "سوسیالیسم" برای گروه‌ها و گروهک‌های این طیف بسیار ناهمگون است. این شاخه، سازمان مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، گروهک‌هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوه مخفی را برنگزیده‌اند ولی خود را هوادار سوسیالیسم می‌دانند، در بر می‌گیرد..."

"... باید گفت که در میان گروه‌های گوناگون این شاخه، سازمان مجاهدین خلق، و سازمان چریک‌های فدایی خلق"، در سال‌های اوج شیوه‌های ترور فردی توانستند سازمان‌های مخفی‌فشرده‌ای به وجود آورند، که در سال‌های اخیر به علت اختلاف نظر و ناهمگونی‌های فکری در درون سازمان و ضربه‌های سنگینی که ساواک با استفاده از نقاط ضعفشان بر آن‌ها وارد آورد، بسیار محدود شده است." (دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۷)

ملاحظه کنید این نقطه نظر ماست در کمتر از ۷ ماه مانده به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ درباره سازمان‌هایی که امروز آن‌ها را نیروی راستین انقلاب می‌دانیم. آیا تضاد عمده در زمان تسلط استبداد محمدرضایی، تضاد درک "سوسیالیسم" بوده است. اگر امروز ما دستمان را توی مشت هر از راه رسیدهای می‌گذاریم مگر بهانه‌مان اتحاد برای جهت عمده مبارزه یعنی مبارزه "ضد امپریالیستی نیست؟ در اصل مقاله فوق، مردم شرکت‌کننده در صف انقلاب ضد استبدادی که در خرداد ماه سال ۵۷ یگر به کلی از

محدودترین و دریک کلمه قاراشمیش ترینشان همین گروههایی هستند که " هوادار دگرگونی های بنیادی در جامعه ایران و ساختمان نوعی از سوسیالیسم " هستند .

خود همین مقاله ، چنان که در جای خود در همین جزوه به آن خواهیم پرداخت ، نشان می دهد که چه اندازه ارزیابی ما از کل شکل گیری انقلاب ضد استبدادی در کشورمان ناصحیح بوده است . پس چه طور انتظار داریم چند جوان که با سرمایه جان خود اجبارا ، چون پایگاه دیگری نیست و آن ها با درک خود احساس می کنند که بایستی برعلیه زور و چپاول جنگید ، به میدان آمده اند ، مو به مو احکام مارکسیسم را با فقدان ماتریال لازم برای آموزش ، در عمل پیاده کنند . آخر رفا : ما بزرگ ترین حزب مارکسیستی کشور ، با این همه ادعای دهان پرکن هنوز قیقاچ می رویم . اگر امروز ما می نویسیم :

" به این ترتیب ما معتقدیم که در شرایط کنونی این نیروها در عمل نزدیک ترین متحدین حزب توده ایران هستند . در میان این سازمان ها ، سازمان مجاهدین خلق و گروه های نزدیک به آن در یک سو و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر قرار گرفته اند .

به نظر حزب ما هویت سیاسی و اجتماعی گروه اول نظیر سازمان مجاهدین خلق و گروه ها و سازمان های نزدیک به آن مشخص است . . . می توان به طور کلی آن ها را در جبهه مشخص ضد امپریالیستی با سمتگیری قاطعانه علیه امپریالیسم آمریکا ، صهیونیسم ، جبهه مشخص علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده ، جبهه مشخص برای به دست آوردن و تأمین آزادی های دموکراتیک و بالاخره جبهه مشخصی در جهت دفاع از منافع و خواست های خلق های زحمتکش . . .

در این طیف از یک سو مبارزان راستین انقلابی که صرف نظر از اشتباهاتشان ، صمیمانه خواستار تغییرات بنیادی انقلابی در جامعه ایران است ، مانند سازمان چریک های فدایی خلق ، جای گرفته اند . " (پرسش و پاسخ ، ۱ ، صفحه ۶۵ و ۶۶)

خوب آیا این کشف و شهود درباره این سازمان ها را ما پس از انقلاب کرد هیم ، یا قبل از انقلاب نیز قادر به تشخیص این همه نقاط مثبت ( سمتگیری های قاطعانه بر ضد امپریالیسم آمریکا ، علیه بازماندگان رژیم سرنگون شده ، برای به دست آوردن و تأمین آزادی های تغییرات بنیادی

در جامعه ایران و ۰۰۰) در این گروه‌ها و سازمان‌ها بوده‌ایم. اگر قبل از انقلاب چنین درکی نداشته‌ایم، پس صرفاً ادعا می‌کنیم که مارکسیست هستیم ولی اگر قبلاً نیز چنین ماهیتی را در این نیروهای انقلابی کشف کرده بودیم آیا برای اتحاد عملی با آنان فقط حزب جمهوری اسلامی را به عنوان محلل کم داشته‌ایم؟ آن هم حزبی که همان‌جا چنین ارزیابی‌اش می‌کنیم:

”۰۰۰ ولی بررسی ترکیب رهبری و سیاست حزب نشان می‌دهد که در این حزب هنوز یکپارچگی سیاسی - ایدئولوژیک - اجتماعی به وجود نیامده و بیش‌تر درصد جمع کردن هرچه بیش‌تر هواداران است. به همین جهت هم در بسیاری از موارد در سیاست این حزب نسبت به همه مسائل اجتماعی - اقتصادی - امنیتی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، حقوق مردم، سمتگیری‌هایی که با محتوی اصیل انقلاب ایران در تناقض جدی قرار می‌گیرد، حکم فرماست” (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۶۵ و ۶۶)

یعنی ۱۸۰ درجه با نیروهای راستین انقلاب متفاوت و هنوز تزدیک‌تر متحد حزب توده ایران.”

چنین بوده است شیوه برخورد ما با انقلابی‌ترین نیروهای برخاسته از بطن مردم که به هیچ روی تمایلی نداشته‌اند که به سازمان‌سازی و “جانشینی” کسی بپردازند و اگر روند مبارزات چنین چیزی را پیش‌آورد، آن نیاز به عمل ناگزیری است که هر پوینده<sup>۶</sup> پرجوشی را به هر آب و آتشی می‌اندازد. من اطمینان دارم تک تک این مبارزان از صمیم قلب آرزو می‌داشتند که حزب توده، همان حزب مورد اعتماد زحمتکشان که تا روز ۲۷ مرداد ۳۲ بود (صرف نظر از پاره‌ای اشتباهات که برای هر حزبی ممکن است؟) باقی می‌ماند و آن‌ها چون سربازی در صف متحدش می‌جنگیدند. این آرزو شاید هنوز هم در گوشه خیالشان جا خوش کرده باشد. دشمنان بالفطره<sup>۶</sup> هیچ حزبی چنین صادقانه اعتراف نمی‌کنند که:

الف - حزب توده دارای یک گذشته شناخته شده است. این گذشته برای او در چند زمینه امتیازاتی دربردارد:

حزب توده مورد پذیرش ده‌ها حزب کمونیست در جهان است و با آن‌ها رابطه بین‌المللی دارد. در رأس این حزب، حزب کمونیست شوروی قرار دارد. ۰۰۰

ب - جنبش کارگری که طی یک مدت نسبتاً طولانی تحت رهبری

این حزب قرار داشته باعث شده که در ذهن کارگران قدیمی آگاه و توسط آنها در سطح محدودی از کارگران جوان این حزب معروفیت داشته باشد ۰۰۰) از مقاله منتشر شده در اروپا، در مجله ۹ بهمن تحت عنوان درباره حزب طبقه کارگرایان

حزب ما باید اسناد نخستین ارتباطات چریک ها و سایر اپوزیسیون ها را با مرکزیت حزب و علل واقعی عدم پیوند آنها را با حزب به طور مشخص منتشر کند تا روشن شود در حالی که ما عینا می دیدیم که بعضی استنباطات غلط چریک ها از احکام مارکسیسم رو به تصحیح است و چنین می نوشتیم :

" در فاصله زمانی میان آن پیام و این پیام خبرهای تازه زیادی به ما رسیده است که گویای این واقعیت است که در درون آن گروه های مبارز مارکسیست - لنینیست ایران که راهی جز راه حزب ما برگزیده بودند و بسیاری از آنها در درک راستی - مارکسیسم - لنینیسم در شرایط دوران ما ، در ارزیابی نیروهای واقعی مبارز علیه امپریالیسم و ارتجاع ، درباره دوستان و دشمنان جنبش انقلابی ایران در صحنه سیاست جهانی ، در برگزیدن شیوه های مناسب مبارزه برای پیشرفت به سوی اولین هدف همگانی نیروهای ملی و مترقی ( یعنی سرنگون کردن رژیم سیاه ارتجاعی کنونی ) دچار سردرگمی جدی بوده و در مواردی به گمراهی افتاد ه بودند ، یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است " ( دنیاشماره ۵ ، سال ۱۳۵۳ ، صفحه ۲ )

پس چه شد که همه این نشانه های مثبت نادیده گرفته شد ؟ ما بارها به این روند تصحیح که اوج آن به نظر من در اسناد نخستین پلنوم آنها که به طور غیررسمی منتشر شده به چشم می خورد اعتراف کرده ایم . موضع گیری آنها در اسناد پلنوم از جانب حزب تحسین شد و انشعاب اخیر نیز نشان داد سازمان چریک های فدایی خلق مثل هر سازمان و حزب و فرد انقلابی راستین دیگر به محض تشخیص واقعیت ، راه خود را عوض کرده اند . اما ما هرگز نتوانستیم خود را با این روند در داخل سازمان چریک های فدایی خلق تطبیق دهیم ، به یاریشان بشتابیم و در جهت تعمیق جنبش کمونیستی ایران واقع بین باشیم . ما دقیقا منتظر روزی هستیم که این دوستان مبارز و انقلابی به پای حزب بیفتند ، طلب بخشش کنند و به طور رسمی مثل فرزندی که از پدرش عذر می خواهد ، بگویند : ای

قهرمانان کهن سال و ای اندیشه‌های روشن مارکسیسم از سراطف و  
مرحمت کودکی‌های ما را ببخشید و به کانون گرم خانوادگی حزب توده<sup>۶</sup>  
ایران بپذیرید : اگر منکر هستید این هم نشانه‌اش :

" البته این را هم بگویم که خوشبختانه سه روز پیش ، دانشجویان  
پیشگام راه افتادند و پس از مدتی تأخیر سرانجام پشتیبانی خود  
را از جریان مبارزه<sup>۶</sup> ضد امپریالیستی اعلام کردند . این قابل  
تحسین است ، اما نه خیلی زیاد . زیرا به کسانی که این قدر دیر  
کرد هاند ، باید يك پشت دستی کوچولو هم زد که کار غلطی کرده‌اید ! با  
وجود این ما خیلی خوشحالیم که بالاخره زندگی به این جوانان  
درسی آموخت و به آن‌ها نشان داد که داشتند در دام اشتباه  
بزرگی می‌افتادند ."

چنین است که این برخورد های ناصحیح و " نرونی " موجب می‌شود که  
گرچه روند تصحیح چريك ها به سوی درك صحیح از مارکسیسم روزافزون  
است ولی هرچه این تصحیح موضع عمیق‌تر می‌گردد فاصله<sup>۶</sup> آن‌ها از حزب  
توده هم بیش‌تر می‌شود .

کنگره می‌تواند با دست یابی به اسناد بیش‌تر ، این مسئله را روشن  
سازد که کمیته<sup>۶</sup> مرکزی حزب ما ، چه میزان در به وجود آوردن اپوزیسیون‌ها  
مختلف در جنبش کمونیستی میهن ما که تا سال ۱۳۴۵ یکپارچه بود ، مقصر  
است . و نقش چنین نظریه پردازانی در پراکندگی نیروهای مترقی و سپرده  
شدن هژمونی مبارزه به دست خورده بورژوازی تا چه حد بوده است :

" ما با پاره‌ای از این گرایش‌های گوناگون که دارای رنگ ها و  
جهان بینی‌های مختلف هستند و در زیر پرچم اسلام شدیدا  
با جهان بینی مارکسیسم مخالفند ، نقاط مشترك بیش‌تری داریم  
تا با بسیاری از نیروهایی که معتقد به مارکسیسم هستند و دارای  
جهان بینی سوسیالیسم علمی<sup>۶</sup> زیرا آن نیروهای اسلامی که زیر پرچم  
اسلام هستند ، از لحاظ اجتماعی ، طبقاتی و ملی در مواضعی به مراتب  
نزدیک تر و قاطع‌تر به ما قرار دارند ."

( پرسش و پاسخ ، ۲ ، صفحه ۲۹۶ )

کنگره الزاما باید پاسخ این سؤال را بیابد :

چه توضیح مارکسیستی برای مشی ما در ده ساله<sup>۶</sup> قبل از انقلاب  
وجود دارد ؟ به چه علت ما به عوض تقویت نبرد ضد استبدادی بر علیه  
شاه به تضعیف سازمان‌های مبارز در داخل کشور که در نهایت به سود  
استبداد بود ، پرداختیم ؟

” اکنون می توان به طور خیلی خام در جنبش ضد استبدادی ایران چهار شاخه و چهار جریان را از هم تشخیص داد. البته این شاخه ها همگون نیستند، در درون برخی از آنها گروه بندی های مختلف با سمت گیری های گوناگون دیده می شود.

شاخه اول را تیروهای توده ای یعنی اعضا و هواداران حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران تشکیل می دهند. در این شاخه گرچه هنوز به هم پیوستگی سازمانی مراحل اولیه خود را می پیماید در زمینه برگزینی هدف ها، راه ها و شیوه های مبارزه روشنی و یگانگی موجود است. برنامه حزب توده ایران که به مسائل مطرح در جامعه کنونی ایران به طور مشخص پاسخ می گوید — مورد پذیرش است. این شاخه به طور عمده در میان زحمتکشان و به ویژه در میان کارگران و بخش قابل توجهی از روشنفکران نفوذ دارد و این نفوذ با سرعت چشم گیری که حتی دشمنان و رقیبان حزب، (منظور از رقیب چه کسی است؟) مجبور به اعتراف آن هستند، در حال گسترش است...

شاخه دوم جبهه نیروهای ضد استبداد آن نیروهایی را در بر می گیرد که زیر پرچم اسلام در میدان نبرد علیه رژیم خود کامه شاه، علیه عارتگری بی بند و بار رژیم، علیه تسلط امپریالیسم بر تمامی حیات اقتصادی و سیاسی و نظامی کشور و غارت منافع ملی ما گام نهاده اند. این شاخه که پیرو تعالیم اسلام است و در مبارزه برای برانداختن رژیم استبدادی شاه پیگیرانه مبارزه می کند برنامه سیاسی و اجتماعی روشنی ندارد و برای مسائل

و یگانه‌ای نیست.

نقطه ضعف مهم دیگر این شاخه موضع‌گیری و پیش‌دوری‌های نادرست و ناسالمی است که در میان بسیاری از پیشروان آن نسبت به جنبش‌توده‌های ریشه‌دواند و مانع بزرگی بر سر راه به هم پیوستگی و رشد نیروهای ضد استبداد به وجود می‌آورد.

حزب توده ایران از آن‌جا که به اهمیت تاریخی این به هم پیوستگی اعتقاد دارد، علی‌رغم هرگونه ستیز و مخالفتی که از طرف مبارزان مسلمان نسبت به حزب ما و جنبش توده‌ای به عمل آید، دست یگانگی و اتحاد را همواره به سوی آن‌ها دراز کرده و خواهد کرد. شاخه سوم از جنبش ضد استبداد را گروه‌های سیاسی دموکرات و ملی و بخشی از تولیدکنندگان متوسط می‌باشد. این شاخه از اسم و رسم و هوادارانی برخوردار است ولی هنوز سازمان نیافته و برنامه روشنی برای دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به پیش نیاورده است.

حزب توده ایران در مورد این شاخه از جنبش ضد استبداد ی کشور، همان نظری را دنبال می‌کند که در مورد نیروهای مبارز مسلمان داشته و دارد. حزب توده ایران بر آن است که آنچه ما را از این نیروهای دموکرات و ملی جدا می‌سازد به مراتب کم‌تر از آن چیزی است که در مرحله کنونی و تا دورانی دراز در راه تکامل آینده جامعه ایران ما را متحد می‌سازد.

چهارمین شاخه نیروهای ضد استبداد را طیف وسیع نیروهای چپ غیر توده‌ای تشکیل می‌دهد. این شاخه، سازمان‌های مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق، گروهک‌هایی که خود را سوسیالیست می‌نامند، و بخشی از دانشجویان و روشنفکران جوان را که هنوز راه و شیوه مشخصی را برگزیده‌اند ولی خود را هوادار سوسیالیزم می‌دانند، در برمی‌گیرد.

حزب توده ایران بر آن است که این نیروها صرف نظر از همه اختلاف نظرهایی که با ما دارند در صورتی که نقش به‌سزایی در به هم پیوستگی همه نیروهای ضد استبداد بازی کنند. (دنیای شماره ۳، خرداد ماه ۱۳۵۷)

این فشرده‌ای است از مقاله "جنبش ضد استبداد ایران هر روز



دامنه دار تر می شود " نوشته رفیق کیانوری در ۷  
 بهمن ماه ۱۳۵۲ . آیا چه شد که پس از پیروزی انقلاب ، ما یعنی  
 نیرویی که " به سرعت چشم گیر نفوذ آن حتی دشمنان و رقیبان حزب  
 اعتراف دارند" و شاخه اول مبارزه ضد استبدادی را تشکیل می دهیم  
 و دارای برنامه عمل هستیم همه امتیازات را به نیرویی " که برای  
 مسائل عمده کنونی و آینده جامعه ایران مجهز به پاسخ های مشخص  
 و یگانه ای نیست" واگذار می کنیم ؟

مقداری از علل این تسلیم و واگذاری را در بخش قبل بررسی  
 کردیم : " رقیب " دیدن نیروهای مترقی درون جنبش ، بی اهمیت  
 دانستن این نیروها و انتخاب مشی اتحاد با خرده بورژوازی و بورژوا  
 لیبرال . در مقاله فوق ، آن جا که بخش سوم نیروهای درون جنبش  
 ضد استبدادی را بررسی می کنیم ، صریحا خواستار اتحاد با آنها  
 " تا دوران دراز در راه تکامل آینده جامعه هستیم ."

سمتگیری ما پس از پیروزی جنبش ضد استبداد ، مملو است از  
 ندانم کاری ، ارزیابی غلط و انفعال رهبران حزب ما ، درست مثل  
 این که ۲۵ سال دوران تسلط استبداد ، خواب پریشانی است که  
 دیده اند و درست مثل این که در طول این مدت ، هیچ نوع دگرگونی  
 در نیروهای داخلی و یا تناسب نیروهای جهانی انجام نگرفته ،  
 پشیمان و منفعل از عدم همکاری با دولت دکتر مصدق ( !!! ) از  
 فردای روز پیروزی در بهمن ماه ۱۳۵۲ ، تصمیم مطلق و در بست به  
 حمایت از نیروهای مسلط شده پس از انقلاب می گیرند و بدین  
 ترتیب خود را با کلیه نیروهای مترقی رودر روی سازند . در وضع  
 فعلی کاملا " به جاست که ما را " توده های شرمگین " بخوانند .  
 ظاهرا " دلیلش این است که می خواهیم به اصطلاح اشتباه خود را  
 در فاصله سال های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ در عدم حمایت از دولت دکتر  
 مصدق ، اینک جبران کنیم . طبیعی است که در شرایط فعلی ما  
 باید با نیروهای مترقی مذهبی و خورده بورژوازی انقلابی و هواداران  
 خط امام خمینی متحد باشیم و بی دریغ از مبارزات ضد امپریالیستی  
 آن ها حمایت کرده و در آن شریک شویم . ولی این حمایت نمی تواند  
 کورکورانه بوده و ما را به صورت دنباله و زائده آن ها در آورد . این  
 جا روش ما روش کسانی است که لنین به آن ها " مارکسیست های  
 مجاز " می گفت روش در نیفتادن با هیچ " شاخ گاوی " است . ما

همه را برای خودمان نگه می‌داریم . به وقت خود از آن بهره‌مند می‌کنیم . مدنی را شخصیت انقلابی که در خوزستان در مقابل ضد انقلاب " قاطعانه ایستاده " است می‌شناسانیم . بازرگان را شخصیتی " صمیمی و روراست " معرفی می‌کنیم و همین طور دربارهٔ بنی صدر ، حزب جمهوری اسلامی و دیگران . . . البته همین که يك موج مخالفت عمومی بر علیه هر يك از این ها به حرکت در آمد ، آن وقت ما هم همراه دیگران " نغمه سرایی " می‌کنیم . و برعکس آن هم صادق است .

سرنوشت يك حزب ، گاه با سخن پراکنی هایش چه گونه منطبق می‌شود :

" بدون يك تحلیل علمی از واقعیت جامعه و شرایط عینی داخلی و خارجی مبارزهٔ انقلابی ، اقدامات و تدابیری که سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر باید ضمن فعالیت مستمر خود برای پیروزی انقلاب اجتماعی در نظر گیرد صورت گسیخته ، ناگهانی ، ارتجالی و رویدادی به خود می‌گیرد و ناگزیر موجب آن می‌شود که سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر خصلت پیشاهنگ طبقه را از دست بدهد و به صورت گروهی درآید که به جای پیش‌بینی حوادث و راه‌گشایی در پیشاپیش توده‌ها ، خود مقهور رویدادها ، تصادفات و یما ماجراها گردد . " ( دنیا شماره ۱ ، سال ۵۲ )

از يك توده‌ای بپرسید : نظرش راجع به مصدق چیست؟ آیا او را يك دموکرات میهن پرست ضد امپریالیست می‌دانند یا يك بورژوای لیبرال که هوادار امپریالیسم آمریکا بود؟ در پاسخ شما درخواهد ماند . چراکه از مجموع انتشارات حزب برداشت مشخصی از مصدق ناممکن است . این ، جز سیاست فریب توده‌ها و سیاست گذراندن امر امروز نیست . چنین ویژگی‌هایی گاه دیگر فراخور عقل سلیم نیست :

س : توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب ، در حال حاضر به چه صورت و در کدام جهت به پیش می‌رود ؟  
ج : رفقا بحث ما قرار بود دربارهٔ سیاست حزب تودهٔ ایران باشد . این جلسه ، جلسهٔ بحث و انتقاد است نه جلسهٔ بحث دربارهٔ مسائل سیاسی ایران ( !!! ) . مسائلی از قبیل تغییر ماهیت نیروها بین دولت و امام ؛ به حزب تودهٔ ایران مربوط نیست ( !!! ) .  
( پرسش و پاسخ ، ۱ ، صفحه ۲۶ )

از این واضح تر می‌خواهید؟ تشخیص، توضیح و موضع‌گیری در مقابل  
دگرگونی‌های مربوط به رهبری در انقلاب چون جزو مسائل سیاسی ایران  
است، جزو سیاست حزب توده<sup>۴</sup> ایران نیست! . . . . . اوج ندانم‌کاری آن‌جاست  
که فقط چند صفحه بعد درباره گرایش‌های درون رهبری انقلاب چینی-  
می‌نویسیم:

”از این دو گرایش — درباره گرایش حزب توده<sup>۴</sup> ایران و نیروهای  
چپ صحبت نمی‌کنم — منظورم نیروهای حاکم است. یکی گرایش  
قاطع‌تر، یعنی سیاست و راه امام خمینی است و دیگری گرایش  
بورژوازی لیبرال است که بخش مهمی از روحانیون بزرگ درجه<sup>۴</sup>  
اول و روحانیون متوسط و میانه از آن پشتیبانی می‌کنند. گرایش  
اخیر، در برابر امپریالیسم و ارتجاع، خصلت سازشکارانه‌ای دارد.  
دولت را در مجموع خود، نمی‌توان نمایند<sup>۴</sup>ه یکی از دو گرایش  
دانست، زیرا معجونی است در میان آن دو. در عین حال که  
بسیاری از عناصر تشکیل‌دهنده<sup>۴</sup> دولت، شخصا به گرایش دوم،  
یعنی گرایش سازشکارانه تعلق دارند، تأثیر نیرومند گرایش اول  
— گرایش خط امام خمینی — به عنوان مرکز اعمال قدرت حاکم،  
دولت را به انجام اقداماتی ناگزیر می‌سازد که محتوی دیگری غیر  
از آنچه بورژوازی لیبرال می‌خواهد در خود دارد. (پرسش و  
پاسخ ۱، صفحه ۳۷۴)

و چنین نتیجه می‌گیریم:

”به این ترتیب، قضاوت ما این است که علی‌رغم تمام دشواری‌های  
ناشی از ناپی‌گیری، عدم قاطعیت، ناتوانی و وابستگی‌های  
طبقاتی اعضای دولت، به‌طور کلی باید از جریانی که اکنون  
حکومت می‌کند، در جهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش،  
پشتیبانی کنیم. (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۸۴)

این یعنی سردرگمی کامل، ابتدا توازن نیروها در سطح رهبری انقلاب  
اصولا به حزب توده<sup>۴</sup> ایران مربوط نیست. بعد به تشریح کامل صف بندی و  
گرایش‌های درون رهبری انقلاب حتی در خطوط فرعی می‌پردازیم و سپس  
نتیجه می‌گیریم که باید از ناپی‌گیرترین و ناتوان‌ترین جناح درون رهبری،  
در جهت حل عمده‌ترین مسائل روز جنبش، پشتیبانی کنیم. حال این تاکتیک  
ما چه مسئله‌ای را از جنبش حل می‌کند، به گرد آنده<sup>۴</sup> جلسه پرسش و پاسخ  
مربوط نیست. و یا:

س: ماهیت حزب جمهوری اسلامی و دکتر بهشتی را چه گونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: رفقا! من يك بار ديگر گفته‌ام كه نظر حزب رادرمورد شخصیت های حاکمه نخواهید. . . من يك بار ديگر هم توضیح دادام كه شخصیت های سیاسی، آدم‌های ساده‌ای نیستند كه بتوان به آسانی آنها را شناخت! (۱۱۱). (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۵)

صريح و بی‌پرده و رسواکننده است. وحشت از لابه‌لای کلمات این پاسخ به چشم می‌خورد. وحشت از این‌که مبادا پای ما به اظهار نظر در باره آدم‌ها و سازمان‌های قدرتمند کنونی کشیده شود. صاف و ساده در پاسخ این سؤال که ماهیت طبقاتی حزب جمهوری اسلامی چیست؟ می‌گوئیم: "به این ترتیب، باید بگویم که بهتر است رفقا جواب این سؤال‌ها را از ما نخواهند." (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۵)

چرا چنین عمل می‌کنیم؟ واضح است سیاست ما در این چنین اظهار نظرهایی آشخور دارد:

"سکوت می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. می‌تواند به این دلیل باشد که مطرح کردن نابه‌جای پاره‌ای مسائل به جهات دیگری که امروز عمده‌تر و برای تغییر بنیادی جامعه در شرایط کنونی تعیین کننده هستند، زیان برساند. شما اگر تاریخ را بررسی کنید، خواهید دید که این تاکتیک تاکتیک سکوت - با اهمیت بسیار تعیین کننده و به اشکال گوناگون خود، دنبال شده است." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۳)

ما تاریخ معاصر، به خصوص آن‌جا که با مرحله پس از انقلاب ما تشابه دارد جست و جو کردیم و هیچ نشانه‌ای از تاکتیک سکوت ندیدیم ولی به چنین اظهار نظرهایی فراوان برخوردیم.

"خیر، برای مبارزه واقعی برضد سلطنت تزاری، برای تأمین واقعی آزادی، که فقط در گفتار و فقط منحصر به وعده و شیرین زبانی‌های میلیوکف و کرنسکی نباشد، دولت جدید باید از کارگران پشتیبانی کند نه کارگران از دولت جدید. زیرا یگانه تضمین آزادی و نابودی قطعی تزاریسم تسلیح پرولتاریا و تقویت، بسط و توسعه نقش، اهمیت و نیروی شورای نمایندگان کارگران است.

ما بقی - همه عبارت پردازی و دروغ و خود فریبی سیاست بازان اردوگاه لیبرال و رادیکال و نیرنگ شیا دانه است.

به تسلیح کارگران کمک کنید و یا لا اقل مانع این عمل نشوید - در این صورت آزادی در روسیه مغلوب نشدنی و سلطنت غیرقابل احیا و آینده<sup>۶</sup> جمهوری تأمین خواهد بود.

در غیر این صورت کوچک‌ها میلیوکف‌ها، سلطنت را احیا نموده و مطلقاً هیچ یک از آزادی‌های موعود را اجرا نخواهند کرد. تمام سیاست بازان بورژوازی در کلیه انقلاب‌های بورژوازی وعده و وعید به مردم خورنده و کارگران را تحمیق کرده‌اند.

انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند - این است آنچه که پوتسف‌ها، گوردف‌ها و چخیدزه‌ها می‌گویند و این است آنچه که پلخانف دیروز می‌گفت. ما مارکسیست‌ها می‌گوئیم - انقلاب ما بورژوازی است و به این جهت کارگران باید چشم و گوش مردم را در مقابل فریب سیاست بازان بورژوازی باز کنند. به مردم بیاموزند که به حرف باور نکنند و فقط به نیروی خود، به اتحاد خود و به تسلیح خود متکی باشند. (لنین، نامه‌هایی از دور، نامه نخست)

خوب واضح است، لنین از تاکتیک‌های کمیته مرکزی ماسردرنمی آورده است. از نظر ما اشخاص در قدرت فعلی چهره ندارند، بی‌طبقه‌اند، از هیچ تمایل طبقاتی پیروی نمی‌کنند و مسائل اقتصادی و موضع‌گیری طبقاتی این‌جا، در برخورد ما با چهره حکومت پردازان جدید از هر گروه که باشند، به یاره تبدیل شده است:

"شخصیت پاره‌ای از آن‌ها چنان بغرنج است که سال‌های سال می‌توانند ماهیت واقعی خود را پنهان نگاه دارند. از این گذشته شناخت ما، و اطلاعاتی که درباره آن‌ها داریم یا شنیده‌ایم، کامل نیست." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۵)

اما هنگامی که سخن بر سر فلان گروهک دوسه‌نفری بی‌قدرت است که اصلاً موجودیت اجتماعی ندارند" (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۸) حکم خود را قاطع و بی‌بربرگرد صادر می‌کنیم:

"اکثریت افراد این گروه‌ها و سازمان‌ها جوانان بی‌تجربه و گمراهی هستند که بر مبنای ویژگی طبقاتی خود، در یک دوران از زندگی، دچار این سردرگمی می‌شوند." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۸)

این است نمونه آنچه رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر، درباره ماهیت اشخاص وکل سیستم مسلط شده پس از پیروزی انقلاب اظهار لحنیه فرموده‌اند. دیگر سخن از

خط امام خمینی و روحانیت مترقی نیست بلکه چنین خوش خدمتی‌ها به طور عام و با ابعاد ی باور نکردنی متوجهٔ بخش مهمی از روحانیت شیعه می‌شود:

”... به همین جهت بخش مهمی از روحانیت شیعه اغلب يك ویژگی خاص داشته و آن ارتباط با خلق بوده است. این ارتباط با خلق هم جنبهٔ اخلاقی یعنی روبنایی و هم جنبهٔ اقتصادی و زیر بنایی داشته است. زیرا زندگی آن‌ها می‌بایست از طریق خمس و زکوتی که اغلب از سوی افراد سخت معتقد به مذهب و در نتیجه پای‌بند به اصول و اخلاق انسانی پرداخت می‌شد، بگذرد. گردن کلفت‌ها، پولداران، مالکین و فئودال‌ها، هرگز نه خمس داد‌مانند نه ذکات.“ (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۱۵۶)

طبق این مدعی، کلیهٔ موقوفات عریض و طویل باقی مانده گنه عمدهٔ پایگاه اقتصادی روحانیت است، همهٔ هدیهٔ زحمتکشان و دهقانان فقیر است به روحانیت شیعه. و جریان پایان‌ناپذیر خمس‌و ذکات و سهم امام نه از بازار و نه از مراکز مرادفات فئودالی، بلکه از کیسهٔ دهقان بی‌چیزی جاری است که با عروس و داماد و زن و فرزند آن کوچک تر و گاو و مرغش در يك چهارد یوار زندگی می‌کند و در تمام طول عمر برای يك بار هم واقعا یا شکم سیر نخواییده است. این است سرحد تحریف و مجیزگویی. لا اقل می‌توانستید این را از خود روحانیت بپرسید. توسل ما به مانورهای کود کانه‌ود و لاد ولا هر انقلابی راستینی را مضمئز می‌سازد. اساس کار ما بر ”کازان‌واگری سیاسی“ بر به دست آوردن دل همهٔ گروه‌ها و نیروهای سیاسی دور می‌زند: ”ببینید ما نباید دربارهٔ این‌ها قالبی فکر کنیم. دموکراسی انقلابی ایران که ما به آن می‌گوئیم خرد بورژوازی انقلابی را دیکال ایران. و دموکراسی انقلابی اصطلاح سیاسی، علمی و عمومی تر آن است، مقطع بریده و قاطعی ندارد که بتوان گفت مثلا اگر چريك ها جزو آن هستند، پس حزب جمهوری اسلامی و سایر گروه‌ها و احزاب جزو آن نیستند (!!!).“ (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۳۶)

ویا

تمام نیروهایی که به طور عمده در جبههٔ امام خمینی مبارزه می‌کنند، از جناح راست تا جناح چپ مذهبی که مجاهدین خلق هستند به طور کلی نمایندهٔ خرد بورژوازی انقلابی ایرانند، منتها با گرایش‌های گوناگون و اما جناح بعد از این‌ها، ما چريك های فدایی خلق را جزو همین خرد بورژوازی انقلابی قرار می‌دهیم.

البته خرد ه بورژوازی انقلابی دارای تفکر مارکسیستی، نه مد هبی

(پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۴۴)

پس دیگر مسئله‌ای باقی نمی‌ماند. طیف وسیعی از همه گروه‌ها جزو نمایندگان خرد ه بورژوازی انقلابی ایرانند و ما نیز متحد این خرد ه بورژوازی. پس این جنگ و دعواها بر سر چیست؟ معلوم نیست. به خصوص این که این خرد ه بورژوازی اصلاً تعالیات انحصار طلبی و زمینه‌های فاشیستی و مرتجعانه هم ندارد.

"ما با اطلاعات و ارزیابی که از روند جامعه و امکانات داریم زیاد دستپاچه نیستیم و عقیده نداریم که الان فاشیسم پشت در قرار گرفته و ارتجاع دارد می‌آید. شاید هم اشتباه می‌کنیم (!!!) تاریخ روشن خواهد کرد که ما اشتباه می‌کنیم یا نه (پرسش و پاسخ، صفحه ۷۴) و برای ختم غائله و مرافعه یک گام دیگر هم عقب می‌نشینیم:

"مدافعان طبقه کارگر، همیشه مارکسیست - لنینیست هان نیستند. در میان همین مسلمان‌ها که هیئت حاکمه را تشکیل می‌دهند، کسانی هستند که صرف نظر از جهان بینی، از خواست‌های واقعی اجتماعی طبقه کارگر تا حدود زیادی دفاع می‌کنند. (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۶۴)

خوب در چنین اظهار نظری، و آن اظهار نظر معروف که بین مارکسیسم علمی و مذهب مترقی شیعه علامت تساوی می‌گذاشت نطفه هزاران انحراف مارکسیستی بسته شده است و خود ده‌ها سؤال را برمی‌انگیزد. پس به این ترتیب طبقه کارگر می‌تواند برای حفظ منافع خودش به دنبال هر کسی صرف نظر از جهان بینی‌اش راه بیفتد. حالاً کاری به این نداریم که درست چند سطر بالاتر افاضه شده است:

"به این ترتیب مسلم است که این هیئت حاکمه جدید نمایندنده طبقات حاکمه قبلی نیست. اما آیا می‌توان گفت که نمایندنده زحمتکشان است؟ مسلماً نه."

می‌بینید رفقا! قاراشمیش واقعی. بحث بر سر این نیست که زحمتکشان که به قول لنین "در جنگ بر ضد تزار ایسم معجزاتی از قهرمانی پرولتری و توده‌های از خود نشان دادند" راه آینده را چه گونه ببینند و روند مبارزه را چه طور ادامه بدهند. بحث بر سر سمبل‌کاری سیاسی و عوام فریبی واقعاً عمیقی است که پس از انقلاب و تنها و تنها به خاطر حفظ خودمان به آن دچار شده‌ایم. اگر این "سمبل‌کاری" نیازمند است، خوب ما می‌توانیم تاریخ را هم تحریف کرده، و به میل حریف بازنویسی نمائیم:

" این که چه طور قدرت در درجه اول به دست روحانیت مبارز افتاده است، به هیچ وجه تصادفی نیست و دلایل عینی تاریخی آن، در تکامل سی ساله اخیر جامعه ایران نهفته است." (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۶)

آیا وقتی مقاله "جنیش ضد استبدادی ۰۰۰" را در خرداد ماه ۱۳۵۷ می‌نوشتید و در آن نیروهای توده‌ای را نیروی اول از نظر سازماندهی و برنامه عمل و نفوذ در میان توده معرفی می‌کردید از این تاریخ سی ساله با خبر بودید یا این که اسناد چنین بررسی تاریخی را همین اواخر به دست آورد هاید؟ ما در این گنج سری شگفت انگیز، چنان که تخماق انقلاب بر سر ما کوفته شده باشد، تلوتلومی خوریم و چنین هم هست زیرا ما ظاهراً مثل نیک پی شهردار طاغوتی که غافلگیر زمستان می‌شد غافلگیر انقلاب شده ایم:

"واقعیت این است که انقلاب ایران زود به دنیا آمد (!!!)، خیلی سریع تر از آن که می‌شد تصور کرد. خود ما با همه خوش بینی حساب می‌کردیم که تغییر و تحولات ایران در حدود اوائل دهه ۱۹۸۰ تحقق خواهد یافت." (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۳)

نه رفقا، انقلاب ایران زود به دنیا نیامده، حقیقت این است که شما دیر از خواب بلند شده اید. ولی خوب حالا که معتقدید انقلاب ایران زود به دنیا آمده و بررسی تاریخ سی ساله گذشته هم نشان می‌دهد که رهبری روحانیت، کاملاً منطقی است، پس دنبال کارها را به خوردن بوزو<sup>ری</sup> می‌سپریم و البته مردانگی حکم میکند که حق پیش کسوتی حزب ما را منظور دارند:

"... این که این شعارها و نظریات از طریق حزب ما تحقق یابد یا از طریق دیگر، برای حزب ما مسئله‌ای نیست. هدف ما این است که این شعارها به کرسی بنشینند. توده‌های خلق سرانجام درخواهند یافت که این شعارها از سوی چه کسانی مطرح شده و چه نیروهایی پی‌گیرتر از دیگران آنها را دنبال کرده‌اند." (پرسش و پاسخ ۳، صفحه ۱۹)

و یا :

"خوب اکنون در عمل می‌بینیم که در جامعه‌ای تحت نام اسلام و نابود کردن رباخواری، سرمایه‌داری بانکی را به عنوان یکی از اجزاء سرمایه‌داری حاکم وابسته به امپریالیسم ملی می‌کنند و این کار با اصل سوسیالیستی مصادره سرمایه‌ها از لحاظی تفاوتی ندارد. برای ما چه فرق می‌کند؟ به همین ترتیب، بیمه به استناد قوانین اسلام ملی می‌شود و در اصل با ملی شدن از طریق



قوانین سوسیالیسم از جنبه کلی تفاوت زیادی ندارد. (پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۱۱۴)

این جا این را می گوئیم برای این که لا بد ضروری است چنین پاسخ دهیم و جای دیگر همین کارهای انقلابی را چنین ارزیابی کرده ایم:

”... سیاست اکثریت افراد دولت در مجموع عبارت بود از این که اولا سیستم اقتصاد سرمایه داری را نگاه دارند و اگر در پاره ای موارد ناگزیر می شدند مثلا کارخانه هایی را که صاحبانشان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشه آنها این بود که بعدا کوشش کنند که آنها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند“ (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۱۲۴)

یعنی همان نظری که سایر نیروهای مترقی از ابتدا راجع به مانورهای مردمی حکومت موقت که زیر پوشش ایدئولوژیک اسلام عمل می کرد داشته اند. چنین سرایشب سقوطی در همه تاریخ جنبش کمونیستی جهان بی سابقه است. بر این اساس می بینید لنین چه قدر اشتباه می کرد هاست هنگامی که چنین دستورالعملی را به عنوان وظیفه روز پس از انقلاب مارس در مقابل طبقه کارگر می گذارد:

”آن جا ما نشان خواهیم داد که خود ویژگی لحظه فعلی که انتقال از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آن است در چیست و چرا شعار ”وظیفه روز“ در این لحظه باید چنین باشد: کارگران شما در جنگ داخلی برضد تزارسم معجزاتی از قهرمانی پرولتاری و توده های از خود نشان دادید، باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید.“ (لنین، نامه هایی از دور، نامه نخست)

اما ما با سیاست لنینی کاری نداریم. ما درباره دولت موقت ۲ ماه پس از انقلاب چنین می گوئیم:

”مانمی خواهیم در این جا وارد بحث ایدئولوژیک و طبقاتی بشویم، ماکوشش خواهیم کرد که در مرحله کنونی دولت را راهنمایی کنیم، این دولت را پشتیبانی کنیم... مانمی خواهیم موجودیت دولت را با این مسئله که این دولت اصلا نمی تواند کاری انجام بدهد در مقابل سئوال قرار بدهیم. حزب توده ایران چنین نظری ندارد.“ (مردم، شماره ۶، ۲۹ فروردین)

ولنین ناشیانه، بدون این که از خرد بورژوازی، پروائی بکند، چنین می نوشت:

"از این جا باید دیگر واضح باشد که چرا رفقای ما نیز این قدر دچار اشتباه هستند وقتی مسئله را "ساده لوحانه" مطرح نموده می گویند: آیا باید فوراً حکومت موقت را برانداخت؟

پاسخ می دهیم: ۰۱ آن را باید برانداخت، زیرا این يك حکومت الیگارشی بورژوازی است نه حکومت تمام مردم، این حکومت نمی تواند نه صلح بدهد، نه نان و نه آزادی کامل. ۰۲ آن را نمی توان اکنون سرنگون ساخت زیرا این حکومت به وسیله سازش مستقیم و غیر مستقیم؛ به وسیله سازش در گفتار و در کردار با شوراهاى نمایندگان کارگران و قبل از همه با شورای محلی یعنی شورای پترزبورگ خود را روی پا نگاه داشته است. ۰۳ آن را اصولاً با وسائل معمولی نمی توان برانداخت زیرا متکی بر پشتیبانی قدرت دوم، یعنی شوراهاى نمایندگان کارگران و سربازان، از بورژوازی است و این حکومت یگانه حکومت انقلابی ممکنه است که مستقیماً مظهر شعور و اراده اکثریت کارگران و دهقانان است. بشر حکومتی عالی تر و بهتر از شوراهاى نمایندگان کارگران و بزرگان و دهقانان و سربازان به وجود نیاورده است و ما تاکنون نظیر آن را ندیده ایم.

کارگران آگاه برای نیل به قدرت باید اکثریت را به سوی خود جلب نمایند: مادامی که بر توده ها فشار وارد نمی شود راه دیگری برای نیل به قدرت حاکمه وجود ندارد ما بلانکیست نیستیم. یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف يك اقلیت نیستیم. ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گيج سری خرد بورژوازی علیه شونیسیم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم. (ولنین، از مقاله درباره قدرت دوگانه)

این است نظر ولنین يك ماه پس از انقلاب فوریه. شما رقفا چه میزان وجوه مشترك بين انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ می بینید. قبل از این که پاسخی بدهید، که نکته پیداست از چه قماشى است، به یاد بیاورید که در آن زمان نیز "توده های میلیونی کورکورانه به حکومت بورژوازی اعتماد داشت". همه آنها که برخلاف شما به "برخورد های ایدئولوژیک" وبه موضع

گیری قاطع " طبقاتی " دولت ها و اشخاص معتقدند می گویند که نتایج این دو انقلاب به نحو شگفت انگیزی به هم شبیه است . هم در دوگانه کردن قدرت و هم در مانورهای پیچیده های که دولت موقت بورژوازی جهت مردمی نشان دادن خود به عمل آورد ( ملی کردن بانک ها ، بیمه ها وغیره ) اما تفاوت اصلی در عدم درک این برداشت لنینی است :

منشاء طبقاتی این حکومت دوگانه ، و مفهوم طبقاتی آن عبارت از این است که انقلاب مارس ۱۹۱۷ روسیه نه فقط تمام بساط سلطنت تزاری را برچید و نه فقط تمام قدرت را به دست بورژوازی داد ، بلکه با دیکتاتورهای انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز کاملا هم مرز گردید .

لنین با چنین برداشتی از عمق نیروی توده های انقلابی و سهمشان در انقلاب و فهم و درک این " هم مرزی " است که قاطعانه در افشای " ماهیت طبقاتی " حکومت موقت می کوشد :

" این حکومت در حالی که نیت خود را در پس پرده " جملات انقلابی پنهان می دارد ، هواداران بساط کهن را به مقام های حساسی می گمارد . این حکومت می کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی ( ارتش ، پلیس و دستگاه اداری ) را حتی المقدور با اصلاح کمتری به بورژوازی تسلیم نماید . حکومت جدید هم اکنون دست به این کار شده است که به هر وسیله ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده ای و تصرف قدرت از پائین به توسط مردم ، که یگانه تضمین موفقیت های واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید . ( لنین از مقاله " وظایف پرولتاریا در انقلاب ما )

و ما چون نمی خواهیم با دولت موقت برخورد طبقاتی کنیم می نویسیم : " ما معتقدیم که این دولت هنوز نظریات آیت اله خمینی را به عنوان رهبر دولت می پذیرد و هنوز امکانات بالقوه " زیادی دارد که بتواند در این جهت گام بردارد . این به خواست دولت در این زمینه کاملاً بستگی دارد . آینده " امر در ماه های آینده نشان خواهد داد که آیا دولت می تواند از این موقعیت بسیار مثبت تاریخی که برایش فراهم شده است استفاده کند و به وعده هایی که خودش داده عمل نماید یا نه . بدین جهت ما کوشش خواهیم کرد که تا یک مورد معینی این حالت انتظار را نسبت به دولت ادامه بدسیم و با حفظ جنبه " تشویقی و کمک سازنده و با ارائه "

نظر و پیشنهادهای از دولت بخواهیم که اقدامات را در جهت اجرای وعده‌هایی که داده انجام دهد. آینده ثمره کار را نشان خواهد داد.

خوب آینده چه چیز را نشان نخواهد داد؟ آینده نشان داد که دولتی با ماهیت بورژوازی نمی‌تواند در جهت خواست و منافع زحمتکشان قدم بردارد. این از همان روز اول آشکار بود ولی وقتی دیگر کوس رسوایی دولت موقت را هر دانش آموز دبستانی به صدا درآورد آن وقت ما بلبل زبانی کردیم که:

"ابتدا این شکاف میان اکثریت دولت که می‌کوشید خط سازشکارانه بورژوازی لیبرال را پیاده کند، و اکثریت شورای انقلاب بود که از خط امام خمینی پیروی می‌کرد، در پیچ و خم‌های مختلفی که پیش می‌آمد، گاهی این طرف و گاهی آن طرف، در سیاست کار خود را پیش می‌برد. سیاست اکثریت افراد دولت در مجموع عبارت بود از این که اولاً سیستم اقتصاد سرمایه‌داری را نگاه دارند و اگر در پاره‌ای از موارد ناگزیر می‌شدند مثلاً کارخانه‌هایی را که صاحبان نشان فرار کرده بودند، ملی کنند، نقشه آن‌ها این بود که بعد اکوشش کنند که آن‌ها را به بخش خصوصی اقتصاد بازگردانند و بخش دولتی را تا حد ممکن تضعیف کنند. ثانیاً از لحاظ سیاست خارجی، نزدیکی و آشتی با امپریالیسم آمریکا و موضع ضد کشورها سوسیالیستی را دنبال کنند." (پرسش و پاسخ، ۴، صفحه ۱۲)

جل‌الخالق. نعمت داشتن چنین رهبران دورنگری را نمی‌توان به طبقه کارگر ایران تبریک نگفت. اما در مقابل این عقب‌گردها، البته سیاست پیروی کلی از خرده بورژوازی دل‌خوشی‌های فراوان نیز بر ایمان ارمغان آورده است:

"ساعت ۲/۵ بعد از نیمه شب، در برابر جاسوس‌خانه آمریکا، شخصی که خود را عضو حزب اله می‌دانست، بحث‌های دیگران را به هم می‌ریخت. با او که صحبت کردم گفت:

"این بحث‌ها تفرقه می‌اندازد و باعث دعوا می‌شود. چون در این جا همه گروه‌ها هستند. البته به جز فدایی‌ها. مثلاً توده‌ای‌ها هم در این جا هستند و فعالیت می‌کنند و مسلمان‌ها هم همین‌طور. حالا اگر بخواهید بحث ایدئولوژیک بکنند، باعث نفاق می‌شود. من دیدم توی یکی از این بحث‌ها، همه پای شوروی را پیش

کشیدند. در صورتی که امام خودش می‌داند چه کار می‌کند. اگر می‌خواست شوروی را هم پیش بکشد، می‌گفت. وقتی به او گفتم که من هم هوادار حزب توده ایران هستم، گفت: آها! من خودم و رفقایم جزو کسانی بودیم که می‌خواستیم میتینگ انتخاباتی حزب توده را به هم بریزیم. اما الان خودم از آن دفاع می‌کنم. در ضمن به آقای کیانوری بگو همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده. پیروزی با شماست. (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۱۵)

هرگز کمونیست‌ها تا به این حد تحقیر نشده‌اند. این که جلب نظر موافق این لومپن میتینگ به هم‌زن نسبت به آقای کیانوری به چه قیمتی برای حزب طراز نوین طبقه کارگر تمام شده است و چه میزان نیروی انقلابی راستین را از گرد ما پراکنده است به هیچ وجه مهم نیست. آن‌ها می‌گویند این گزارش محتوی جالبی دارد. این محتوی جالب عبارت است از این که یک فالانژ متعصب عضو حزب اله به آقای کیانوری توصیه می‌کند "همین راهی را که انتخاب کرده‌ای، ادامه بده" سراپای این گزارش فقط نشان می‌دهد که چه در عمیقی بین ما و دیگر نیروهای مترقی دهان باز کرده است. اوج این فضاخت در نمونه دیگری خوابیده است:

"روز ۳ آبان، گروهی از روحانیون جواب و طلاب حوزه علمیه قم و شهرهای دیگر به تهران آمدند و پس از گرد هم‌آیی در دانشگاه تهران، قصد داشتند به جلوجا سوسخانه آمریکا بروند و از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام حمایت کنند. از دانشگاه که بیرون آمدند، در قسمت پایین خیابان ۱۶ آذر شعار می‌دادند: اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است. درست پنجاه متر ماند به مرکز حزب توده ایران، به دستور گردانندگان راهپیمایی، شعارها قطع شد. ۵۰ مپاسکوت از برابر در فتر حزب توده ایران گذشتند و درست پنجاه متر بالاتر، یار دیگر شعارها را از سر گرفتند." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۷)

چیزی نمانده است به خاطر این موفقیت بادمان گرد و بشکنیم. برای دبیر اول حزب توده ایران مفهوم شعاری که داده می‌شود اهمیتی ندارد. مهم این است که شعار خطاب به ما نباشد. این شعار دهندگان دیگران‌هایی نیستند که در بیانیه مهرماه ۱۳۵۸ اما چنین توصیف شده‌اند:

"... مردم را متوجه یک دشمن خیالی به نام کمونیسم سازند و سرانجام شعار مرکب بر سه مفردین: کارتر و سادات و بکین را از صحنه سیاست ایران خارج کنند و آن را با شعار همراه کننده و تفرقه‌انداز اسلام پیروز است، چپ و راست نابود است جانشین

و از همه عجیب تر این است که جزوه ، حادثه<sup>۶</sup> فوق را نشانه<sup>۷</sup> تشکیل جبهه<sup>۸</sup> متحد خلق می داند . اما ترس من از این است که طلاب حوزه<sup>۹</sup> علمیه اصلا ما را چپ نمی دانسته اند . اصولا تشکیل جبهه<sup>۱۰</sup> متحد خلق ، یعنی تحقق شعار مطرح شده از طرف حزب ما ، برای رهبری حزب ، تبدیل به يك<sup>۱۱</sup> "تیلیك" روانی شده است . علاقه مندیم که هر حادثه ای را نشانه<sup>۱۲</sup> تشکیل جبهه<sup>۱۳</sup> متحد خلق بدانیم :

"تمام این برنامه ها در چارچوب جبهه<sup>۱۴</sup> متحد خلق جریان دارد . اگر به برنامه ای که پلنوم کمیته<sup>۱۵</sup> مرکزی حزب ما در فروردین ماه ۱۳۵۷ (!) پیشنهاد کرد ، توجه کنید ، خواهید دید که بسیاری از مواد و نکات آن انجام گرفته و یا در حال عملی شدن است . برنامه<sup>۱۶</sup> جبهه<sup>۱۷</sup> متحد خلق که شاخ و دم ندارد ! این همان برنامه<sup>۱۸</sup> جبهه<sup>۱۹</sup> متحد خلق در عمل است ." (پرسش و پاسخ ، ۷ ، صفحه ۱۹۶)

از نظر ما جبهه<sup>۲۰</sup> اتحاد خرد هبورژوازی ، یعنی هواداران خط امام با حزب توده<sup>۲۱</sup> ایران بدون این که رسماً روی کاغذ آورده شود ، انجام پذیرفته است :

" . . . این جبهه بدون این که رسماً اعلام شده باشد ، عملات تشکیل شده است و انجام بسیاری از مواد برنامه<sup>۲۲</sup> ما را هدف کار خود قرار داده است ." (پرسش و پاسخ ، ۵ ، صفحه ۸۶)

ظاهر امر این است که در عین حال ما بر این امر واقفیم که :

"استقلال حزب طبقه<sup>۲۳</sup> کارگر در این است که باید در هر لحظه بدانند با چه نیروهایی ، در چه شرایطی ، در کدام چارچوب و با چه برنامه ای همکاری می کند ، و برنامه<sup>۲۴</sup> بعدی آن چیست . هنگامی که این یا آن همکار ، و این یا آن متحد وا زد و دیگر حاضر به ادامه<sup>۲۵</sup> مبارزه نشد ، حزب طبقه<sup>۲۶</sup> کارگر باید صف خود را از آن جدا کند و به افشای بی امان آن دست بزند ." (پرسش و پاسخ ، ۵ ، صفحه ۳۴)

اما ببینیم آیا واقعا اتحاد ما با خرد هبورژوازی دارای چارچوب ، برنامه<sup>۲۷</sup> همکاری ، اهداف بعدی ، شرایط و جمع بندی نیروهاست یا خیر ؟ بیش از ۱۰ جای مجموعه پرسش و پاسخ ها تصریح می شود که ما نمی توانیم بر مشروط و متزلزل بودن اتحاد خرد هبورژوازی با طبقه<sup>۲۸</sup> کارگر تأکید داشته باشیم :

"این بدان معنی نیست که مرتباً این علم را بلند کنیم و بگوئیم : آقایان ! همکاران ما ! نیروهایی که ما با شما همکاری می کنیم !

شما حتما در جنبش انقلابی، نیروهای مشروطیت را  
و نیمه‌راه هستید و بدانید و آگاه باشید که ما تنها چند گامی با  
شما همراه خواهیم بود و با شما همکاری خواهیم کرد!  
من در هفته پیش نیز روی این مسئله تکیه کردم و گفتم که این  
برداشت نادرست، ناشی از پیاده کردن سطحی و بسیار خام  
تزلزینی اتحاد و مبارزه با نیروهای همراه ما در انقلاب است.  
(پرسش و پاسخ، ۵، صفحه ۳۳)

خوب، ببینیم برداشت عمقی و کاملا پخته ما از تزلزینی اتحاد با  
نیروهای همراه انقلاب چه گونه است؟ اتحاد ننوشته ما با متحد ناپذیرفته  
ما دارای فورمول‌های خاص خویش است. چون به هر حال ضروری است،  
برای خودمان و به هر قیمت متحدی دست و پا کنیم؛ از گل نازک تر به او  
نخواهیم گفت، ولی این متحد عزیز ما هرکجا که امکان یافت، از اجتماع  
نماز جمعه، تا رادیو و تلویزیون و جلسات بحث‌های آزاد می‌تواند ما را  
به عنوان خنجر زندگان بر نهضت در گذشته و حال و آینده معرفی کند.  
متحد ما در همه جا می‌تواند دفا تر و مراکز ما را غارت کند، آتش بزند، و  
رسوایی سیاسی بار بیاورد. اما مثلا اگر برای راه‌پیمایی "وحدت امام با  
امت" به نیروهای ما نیاز داشت، می‌توانیم بدون پرچم خودمان و با حق  
تکرار شعار آن‌ها صفوفشان را به مثابه سیاهی لشکر پر سازیم. اما پس  
از این که راه‌پیمایی تمام شد و پرده نمایش بین‌المللی اتحاد فرو افتاد،  
متحد نازنین ما بلافاصله ما را به سوراخ‌های خودمان می‌فرستد و همان  
شب در اخبار اعلام می‌کند که ما خائنین به نهضت ملی هستیم و باید  
چهارچشمی مواظبان بود و همین قدر که اجازه می‌دهند روزنامه داشته  
باشیم باید سپاسگزار باشیم و... خوب، کجای این مطلب اصولا به هر  
نوع اتحادی شبیه است. این به زناشوئی قرون وسطایی می‌ماند که حق  
جدایی و حق رجوع هر دو در اختیار یکی از طرفین است: ولی ابتدا  
جای نگرانی نیست. همه حوادث تاریخی بر درستی راه کمیته مرکزی ما  
صحیح می‌گذارد:

"مثلا در کنفرانس تهران، استالین با چرچیل و روزولت برضد  
فاشیسم متحد می‌شود. برطبق شیوه مبارزه این دوستان که از  
همکاری نیروها چنین برداشتی دارند، استالین می‌بایست  
ضمن حفظ این اتحاد، مرتبا به چرچیل یادآور می‌شد که: "آی  
چرچیل، بی شرف! تو همان هستی که در جنوب آفریقا، آن‌همه

جنایت کرده‌ای، تو متحد موقت و ناپایدار ما هستی و ما می‌دانیم که تو بلافاصله پس از جنگ نطق فولتن را خواهی کرد و تمام جنبش ضد کمونیستی جهان را علیه ما سازمان خواهی داد. ولی عجلتا بیا با هم یک ود کائی بخوریم و فاشیسم را از بین ببریم تا بعد از شش ماه مشترک از میان رفت، پدر خودت را هم در بیاوریم!

(پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۳۰۶)

خوب، با شیرین زبانی مگرمی‌شود حقایق تلخ را به مردم خوراند. بهتر نیست لبخند را کنار بگذاریم و ببینیم مثلا استالین با سیاست خود چه به دست می‌آورد و ما با سیاست خود چه به دست می‌آوریم؟ کاری که ما می‌کنیم این است که آنچه امتیاز داریم به طرف مقابل می‌دهیم و خودمان هر روز در روزنامه مردم مظلومانه خطاب به شورای انقلاب، کمیته ها، بخشدار و یا هرکس دیگری استعاضه می‌کنیم که این همه دفاتر ما را آتش نزنید و رفیق عزیز، حتی در مقابل، پوزخند هم تحویل نمی‌گیریم و تنها نشانه این که صدای ما را شنیده‌اند این است که روز بعد همان‌جا یا جای دیگر حمله را تکرار می‌کنند. در واقع در کنفرانس ویژه تاریخی ما نه تنها استالین، چرچیل و روزولت بلکه مثل این است که خود هیتلر را هم بر سر میز بنشانیم.

رفقا از راه لطف و مرحمت تعیین کنید اتحاد ثبت نشده وید یرفته نشده شما با مجموعه خرد بورژوازی چه گونه استقلال حزب طبقه کارگر ما را حفظ می‌کند، تابع کدام ضوابط است و در چه شرایط و چارچوب و با کدام برنامه‌ای همکاری می‌کنید و برنامه بعدیتان چیست؟ آیا چنین ناله از سر دردی که خطاب به همه سر می‌دهیم نتیجه اتحاد فورموله نشده ما نیست؟

”اما این که امروز در جامعه ما چه می‌گذرد و نظر ما نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی چیست، هیچ کس به آن توجهی ندارد.“ (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۲)

مسلم است که هیچ ضابطه‌ای در کار نیست، ما آنچه داریم ”فلورانس نایتینگل وار“ در طبق اخلاص گذاردیم و برای بهبود و سلامت خرد بورژوازی از هیچ کوشش شبانه‌روزی دریغ نمی‌کنیم و از این که دوستان ما ناسپاسی می‌کنند شگفت زده و دل‌چرکینیم:

”ما با تمام قوا از سیاست دکترمصدق پشتمانی می‌کردیم، در عین حال در نشریات خود می‌نوشتیم که حزب ما را علنی کنید.“



بگذارید ما هم علنا مبارزه کنیم ، اما نمی‌گذاشید . ما حتی برای آزادی فعالیت حزب ، دمنستراسیون و تظاهرات به راه نمی‌انداختیم ولی همواره گوشزد می‌کردیم که محدود کردن فعالیت حزب ما ، توقیف روزنامه‌های ما و محکوم کردن اعضای حزب توده<sup>۶</sup> ایران در دادگاه‌ها ، به زیان انقلاب ایران ۰۰۰ ما اکنون نیز در چنین مرحله‌ای هستیم .<sup>۷</sup> (پرسش و پاسخ ۵ ، صفحه ۳۹)

خوب با این شیوه در آینده هم در چنین مرحله‌ای باقی خواهیم بود . رفقا ، ما ۴۰ سال است خواسته‌ایم و کاملاً طبیعی است که به مانداد هاند و نخواهند داد . اتخاذ چنین سیاستی برای حزب طبقه کارگر که دارای جهان بینی مارکسیستی است و همه<sup>۸</sup> مبارزاتش بر پایه تضاد منافع طبقاتی است جز خوش باوری چیز دیگری هم می‌تواند باشد ؟ ما باید حقوق خود را به دست آوریم . این را نه تنها مبارزات ۴۰ ساله حزب ما ، بلکه کل مبارزه<sup>۹</sup> متری ۸۰ ساله<sup>۱۰</sup> اخیر این سرزمین به " حکم قطعی " تبدیل نموده است . اما گوش رهبران اینک فقط به یک نغمه سازگار است و آن این که : مسئله<sup>۱۱</sup> عمده ، در حال حاضر مبارزه<sup>۱۲</sup> ضد امپریالیستی است : باید هر موضوع دیگری را از دستور کار انقلاب خارج ساخت و همه<sup>۱۳</sup> بها را به این مرحله<sup>۱۴</sup> از مبارزه داد . و طبیعی است که رهبری نبرد ضد امپریالیستی طبق فورمول زیر می‌تواند در اختیار هر کسی باشد :

" ما گفتیم که جبهه<sup>۱۵</sup> متحد ضد امپریالیستی تنها زمانی به وجود می‌آید که طبقه<sup>۱۶</sup> کارگر و سایر نیروهای اجتماعی ضد امپریالیست با برنامه و شعارهای مشترکی با یکدیگر همکاری کنند . در این جبهه<sup>۱۷</sup> ، رهبری می‌تواند به دست بورژوازی ملی ، خرد بورژوازی انقلابی و یا پرولتاریا باشد .<sup>۱۸</sup> (پرسش و پاسخ ۶ ، صفحه ۸)

در ترکیب فوق فقط خود امپریالیست ها نتوانسته‌اند به مقام رهبری مبارزات ضد امپریالیستی خلق‌ها ارتقا پیدا کنند . خوب ، رفقا شما برای نمونه حتی یک کشور را نام ببرید که زیر رهبری بورژوازی ملی نتوانسته باشد با امپریالیسم به معنی قطع تام و تمام وابستگی و بریدن امکانات غارت آن‌ها به پیروزی رسیده باشد . هر نوجوان مکتب خوانده‌ای امروز می‌فهمد که قطع نفوذ و مطامع امپریالیسم فقط در کشورهایی به طور کامل میسر است که دارای برنامه‌ریزی اقتصاد سوسیالیستی باشد . نفوذ امپریالیسم در کشورهای عقب مانده ، شبکه<sup>۱۹</sup> وسیعی از آلودگی‌های سرطانی در زمینه‌های فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی را تواما می‌گستراند که فقط با

انقلاب سوسیالیستی می‌توان آن را جراحی کرد و چنین است که احزاب طراز نوین طبقه کارگر در جهان امروز وظایف بسیار دشواری در تطبیق خویش با شرایط نوین مبارزه با نفوذ بی‌حد گسترده امپریالیست‌ها دارند. در بخش عمده، قاطعیت و پی‌گیری، وقت‌شناسی انقلابی و قدرت کامل تجزیه و تحلیل موقعیت اجتماعی از مبرم‌ترین خصال یک حزب طراز نوین طبقه کارگر است. چنین مطلبی به شکلی انکارناپذیر روشن می‌کند که حل معضلات جوامع عقب مانده، به اقدام قاطع سوسیالیست‌های انقلابی نیازمند است. درک این مطلب البته برای رفیق دبیرکل هم‌چندان دشوار نیست:

”اما این که آیا کشوری می‌تواند زیر رهبری خرد هبورژوازی به سوسیالیسم برسد. البته ما به این سؤال جواب منفی می‌دهیم زیرا برای گذار به سوسیالیسم، رهبری طبقه کارگر در جنبه متحد خلق ضروری است. (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۸۴)

چرا خواننده یا شنونده فوراً نباید این سؤال به ذهنش خطور کند که: رفقای کمیته مرکزی، شما که چنین تصریح می‌کنید چه طور رهبری جنبه متحد خلق را همه جا در شعارهای رسمی خود به خرد هبورژوازی مجهول‌الهویه از قماش کارگردانان فعلی حکومت واگذار می‌کنید. آیا رهبری حزب ما، رهبری حزب طبقه کارگر نیست یا ما اصولاً خیال این که به سوی سوسیالیسم برویم را نداریم؟ پاسخ سؤال ما درست در دنیسال چند سطر بالا آمده است:

”ولی امر رهبری طبقه کارگر در شرایط کنونی و آینده جهان، بفرنج‌تر از آن است که در سی سال پیش، بیست سال پیش و حتی ده سال پیش مطرح بود.“ (همان جا، همان صفحه)

بسیار خوب این شرایط کنونی و آینده (!!!) جهان مگر چه گونه است که این همه کار به دست گرفتن رهبری را برای طبقه کارگر مشکل نموده است:

”در جهان یک روند پرشتاب تغییر بازگشت‌ناپذیر تناسب نیروها به سود سوسیالیسم، یعنی به سود مواضع جهانی طبقه کارگر و به زیان امپریالیسم، یعنی مواضع سرمایه‌داری انحصاری و سرمایه‌داری وابسته به آن در جریان است. این تناسب نیروها و تغییر پرشتاب آن، بر همه جنبش‌های رهایی بخش ملی سراسر جهان هر روز بیش‌تر و عمیق‌تر اثر می‌گذارد و جنبه‌های مترقی،

یعنی خلقی و توده‌های و کارگری آن‌ها را تقویت می‌کند." (همان جا ، همان صفحه)

ملاحظه می‌کنید رفقا ، لفاظی محض . چون در جهان همه چیز با روندی پرشتاب به سود سوسیالیسم در حرکت است . همه می‌توانند از این شتاب سود ببرند جز خود سوسیالیست‌ها !!!؟! تئوری‌پردازان چنین قانونمندی‌های من درآوردی را بلند کنید و بگذارید بر رأس جنبش‌هایی چون ویتنام ، لائوس ، کوبا ، آنگولا ، اتیوپی ، یمن و افغانستان بر سر آن خلق‌ها همان می‌آورند که بر سر ما آمده است . هیچ تردید هم ندارد . زیرا مگر نه این که این حکم خودمان است :

" جنبش انقلابی می‌تواند قاطع ، پی‌گیر و پرولتاریایی عمل کند ، مانند آنچه که در اتیوپی و افغانستان صورت گرفته است ."  
(پرسش و پاسخ ، ۴ ، صفحه ۲۲)

خوب همه این "اگرد و کرسیاسی" و از این خانه به آن خانه‌پریدن‌ها ظاهراً "تاکتیک" است . این همان تاکتیکی است که دیگران لابد الفبایش را هم نخوانده‌اند . و اگر بنی‌صدر ، کاندید "حزب توده ایران" برای مجلس خبرگان می‌شود کاملاً از سر تصادف است و ما به هیچ وجه تحت تأثیر "شگرد‌ها"ی ایشان قرار نگرفته‌ایم . شما رفقا سری به پرسش و پاسخ شماره ۱۰۶ منتشره در خرداد ماه سال ۱۳۵۹ بزنید . در این جزوه ، ما به مسائلی جواب داد‌ه‌ایم که مربوط است به ۴ تا ۶ ماه قبل . به تاریخ زیر پاسخ‌ها در آن جزوه رجوع کنید ، ۱۵ اسفند ، ۸ دی ماه و ۱۰۰ این صاف و ساده یعنی عقب کشیدن خود از طرح مسائل ضروری انقلاب در زمان لازم خود . سؤال این است که ما به سود چه کسی خود را کنار کشیده‌ایم؟

خوب ، رفقا صحیح‌تر این است که این بحث را همین جا قطع کنیم و دنباله‌گیری آن را به کنگره واگذار نماییم . اما کاملاً ضروری است در پایان ، این سخن‌لنین را به یاد داشته باشیم که :

"هیچ حزبی را نمی‌توان برحسب ادعاها ، شعارها و برنامه‌اش شناخت ، بلکه باید دید در عمل چه می‌کند ."

پی‌آمد منطقی همهٔ نابسامانی‌های "تاکتیکی" در برخورد کمیتهٔ مرکزی با مسائل پس از انقلاب ایران، به صورت یک نوع "هاج و واجی" سیاسی در کردستان بروز کرده است. آنچه ما دربارهٔ کردستان گفته و نوشته و انجام داده‌ایم در واقع حرکتی است "عصارانه" گرد یک موضوع بی‌هدف، که در آن با هیچ رمل و اسطرلاب و هیچ استعداد داهیانۀ سیاسی نمی‌توان دریافت که ما کدام سمتی هستیم و با مسئله چه برخوردی داریم: "به این ترتیب، اکنون برای ما مسئلهٔ اساسی عبارت است از پیروزی مجموعهٔ انقلاب دموکراتیک و خلقی میهن ما علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی. اگر این مسئلهٔ اساسی حل نشود، حل مسئلهٔ کرد یا مسئلهٔ ملی به طور کلی، محال است. این مسلم است که مسئلهٔ ملی در چارچوب یک جامعهٔ بورژوازی و وابسته به امپریالیسم قابل حل نیست. چرا؟ زیرا مسئلهٔ ملی دارای محتوای دموکراتیک است و تنها در جامعه‌ای که دارای محتوای دموکراتیک واقعی — و نه دموکراسی بورژوازی — باشد، می‌تواند حل شود. این محتوای دموکراتیک واقعی، در کشور وابسته‌ای مانند ایران، بدون شک ضد امپریالیستی است. پس، در یک جامعهٔ وابسته به امپریالیسم حل مسئلهٔ ملی، حتی به معنی محدود آن، غیرقابل تصور است. دولت وابسته به امپریالیسم در شرائط ایران، تنها می‌تواند یک دولت دیکتاتوری باشد. در این شرایط، خلقی را که انقلابی و ضد امپریالیست است، تنها با سرنیزه می‌توان خفه کرد و نیروی متمرکزی که متکی بر سرنیزه باشد، هرگز حق دموکراتیک یک خلق یا خلق‌های گوناگون ایران را تأمین نخواهد کرد. این یک امر

محال و غیر ممکن است. در هیچ کجای تاریخ، چنین پدیده‌های  
مشاهده نشده است. (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۷۶)

چه مقدار طول کشید تا به چنین نتیجه قطعی و حکم قانونمند تاریخی  
دست یابیم؟ بیش از یک سال. آیا چنین حکمی چه مقدار همه تئوری‌ها  
و موضع‌گیری‌های خوش‌قلبان‌ه ما را در مقابل خرد بورژوازی به آب  
می‌شوید؟ تقریباً همه را. اما چه کسی پاسخ‌گوی این مطلب است که ما  
درک فوق را از ابتدا داشته‌ایم و بیان نمی‌کردیم و یا بر طبق اوضاع و  
احوال به آن رسیدیم؟ تجربه نشان می‌دهد که هیچ کس. ببینیم واقعا  
ما چه "معلق واروهای سیاسی" حیرت‌انگیزی را اجرا کردیم تا سرانجام  
به همان شعار مشخص حزب دموکرات کردستان رسیدیم: "دموکراسی  
برای ایران، خودمختاری برای کردستان". اصولاً عمده اشتباهات ما  
در باره کردستان از همین عدم درک نیروهای مترقی و نقش آن‌ها در  
حوادث کردستان ناشی می‌شود:

"مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت این است که طبقه کارگر به  
ویژه در کردستان، هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی، بسیار  
ضعیف است. اکثریت مطلق و سنگین زحمتکش‌ان کرد را دهقانان  
و خرد بورژوازی تولید کننده شهری تشکیل می‌دهند. اگر از  
مقطع ترکیب طبقاتی ایران نیز نگاه کنیم، غیر از سیستان و بلوچستان،  
شاید کم‌تر ناحیه‌ای پیدا شود که در آن، بخش کارگری این قدر  
ناچیز باشد. البته کرمانشاه و مناطق اطراف آن از این قاعده  
مستثنی است، اما در سایر بخش‌های اساسی کردستان مسئله  
از همین قرار است. بنابراین، در مناطقی مانند کردستان،  
یک حزب دموکرات اصلاً پایه‌ای جز این نمی‌تواند داشته باشد.  
البته حزب دموکرات کردستان خود را طرفدار سوسیالیسم علمی  
معرفی می‌کند. بسیاری از احزاب متکی به قشرهای زحمتکش خرد  
بورژوازی، به طور کلی می‌توانند طرفدار سوسیالیسم علمی باشند  
و این جهان بینی را برای خود برگزینند. اما باید دید در عمل  
چه می‌کنند؟ آیا واقعا دارای یک روش متکی به سوسیالیسم علمی  
هستند، یا روشی که برگزیده‌اند، خلاف آن است؟ اصولاً ادعای  
صرف و مثبت یک رشته نظریات در برنامه، نمی‌تواند تعیین کننده  
ماهیت یک حزب باشد." (پرسش و پاسخ ۴، صفحه ۲۷۶)

مطلب بالا به اصطلاح پاسخی است زیر عنوان "ماهیت حزب دموکرات

کردستان" . این پاسخ در واقع يك "فال بينی سیاسی" است . در آن همه طور اظهار نظری یافت می شود . اما بالاخره بیرون کشیدن ماهیت حزب دموکرات کردستان از میان این آشوب کلمات ، آسان تر از اطمینان به آینده<sup>۶</sup> تابناک پرخطری نیست که طالع بین به شما تلقین می کند . حزب دموکرات کردستان ، يك طرف مهم برخوردارهای کردستان است . خوب چه طور ممکن است درحالی که ، اصولا نمی توان در مقابل حزب دموکرات کردستان لا اقل يك نظریه<sup>۶</sup> روشن داشته باشیم در مقابل حوادث کردستان چنین نظریه ای را به دست آوریم ؟ این است که مثل محاصره شدگان از هر طرف تیر در می کنیم . گاه به این سو ، گاه به سوی دیگر :

"خلق کرد ، مانند خلق های دیگر ، میل است اداره امور خود را در چارچوب ایران واحد به عهده بگیرد . به زبان خود بنویسد و بخواند ، فرهنگ خود را تکامل بخشد و سرنوشت خود را در محل و در چارچوب سیاست عمومی کشور ، که مجموعه<sup>۶</sup> خلق های ایران از راه دموکراتیک آن را انتخاب خواهند کرد ، به دست گیرد . این خواست عادلانه ای است و حزب توده<sup>۶</sup> ایران از نخستین روز تأسیس ، آن را شعار خود قرار داده و در راه تحقق آن مبارزه کرده است . اما از طرف دیگر ما همیشه تذکر داده ایم که عوامل دیگری نیز از این خواست به حق خلق کرد سوء استفاده کرده است ."

(پرسش و پاسخ ، ۳ ، صفحه ۹۶)

معلوم می شود چنین روزی هم بوده است که ما از حرکت عمومی خلق کرد در جهت به دست آوردن حق خودمختاری دفاع کرده باشیم ولی متذکر شده ایم که عواملی دیگر (سیا ، موساد ، ارتجاع ، نیروهای وابسته به رژیم قبل) نیز می خواهند از این درخواست به حق خلق کرد سوء استفاده کنند . آیا این عوامل چه کسانی هستند :

"ما هرگز سازمان چریک های فدایی خلق و حزب دموکرات کردستان را عامل سیا ندانسته ایم ، اما با صراحت تمام گفته ایم که امپریالیسم ، سیا ، ساواک و موساد در کردستان توطئه می کنند و می کوشند تا مانع از آن شوند که خط فاصل میان آنها و نیروهای خلق ، که دارای خواست های قانونی است روشن شود ." (پرسش و پاسخ ۳ صفحه ۲۶)

آیا روشن است . هر عقل سلیمی چنین نتیجه گیری می کند که خلق کرد ، پس ز پیروزی انقلاب ، به حق خواستار خودمختاری است . این کمترین توقع و

انتظار خلق کرد از جامعه پس از انقلاب است. خلق کرد به حق نمی تواند به مواعید بی پشتوانه دل خوش باشد. هرگوشه سرزمین کردستان، بانسانها از پدران، برادران و کسان به خون خوابیده، پیوسته یاد آوری می کند که وام آزادی ستانده شود و این کار باید هرچه زودتر و در اولین فرصت مناسب صورت گیرد. چه کسی در تاریخ ۵۰ ساله مسئول ایستادگی در مقابل حقوق ملی کردستان بود؟ مجموعه سلسله پهلوی. انقلاب ضد استبدادی کشور ما چه چیز را قلع و قمع کرد؟ مجموعه سلسله پهلوی را. چه کسانی بیشترین حقانیت را می طلبند؟ کسانی که از طرف سلسله پهلوی زیر فشار بوده و از جمله خلق کرد. پس آنچه که در کردستان پیش آمده واکنش طبیعی و منطقی ملت تحت ستم کرد بوده است. نمایندگان در خواست به حق کردها به تصریح خود ما، حزب کردستان و شاخه چریک های فدایی در کردستان است:

”... ما معتقدیم که حزب دموکرات کردستان و سایر نیروهای مترقی خلق کرد، (تلوچا یعنی چریک های فدایی خلق) می بایست بی درنگ در برابر جریانات پایه موضع گیری درست می کردند...“  
(پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۵۶)

اما آیا تا همین حد هم در اظهارات خویش ثابت قدمیم؟

”خوب، این دید کوتاه بینانه و نادرست نسبت به مسائل اجتماعی کنونی ما و نسبت به جهانی که هنوز نیروهای امپریالیستی بخش بزرگی از آن را تشکیل می دهند. این گروه های حادثه خور را سه سوی گرایش هایی می کشاند که در هر جامه ممکن است، ترق و تروق راه بیندازند: در ترکمن صحرا مسئله ارضی، در انزلی مسئله ماهی گیری، در بوشهر مسئله اخراج آموزگاران و در هرگوشه های هر مسئله ای را به جنگ مسلحانه تبدیل کنند. در کردستان که دیگر زمینه آماده است و به (هر) بهانه ای می توان تیر خالی کرد و نارنجک پرتاب کرد و دست به این قبیل کارها زد. این آتش بازی تفریح و کارهای کاملاً بیگانه.“ (پرسش و پاسخ ۶، صفحه ۱۹۶)

خوب، این آواری است که یکباره بر سر همه نظریات قبلی خود فرو می ریزیم. بر طبق نوشته فوق، در کشور ما هیچ حادثه مهمی در زمینه های یاد شده اتفاق نمی افتد. نه آموزگاران اخراج می شوند، نه مسئله ارضی هست و نه حقوق ملی. همه بهانه است و ”زمینه آماده“ برای تق و تروق البته در صورتی که طرف مشکلات، دیگران باشند. وگرنه اخراج يك آموزگار

تودهای می‌تواند به نوشتن مقاله‌ای در روزنامه مردم شماره ۵۷<sup>۶</sup> منتهی شود. یا می‌توانیم برای دفاع بی‌دلیل دیگری از همان آموزگار (فریدون تنکابنی) نامه سرگشاده‌ای به طول و عرض نیم‌صفحه روزنامه مردم چاپ بزیم.

نقل قول فوق بخشی از مقاله‌ای است که در آن عوامل "مشخص و شناخته شده" درگیر در مسئله کردستان را چنین بررسی می‌کند:

۱- خلق کرد، که واقعا خواستار پایان دادن به محرومیت‌های ملی است که در چندین دهه ساله اخیر، به ویژه در کردستان، بسیار شدید بوده است. ۰۰۰ و حزب ما بلندگوی خواست‌های آن بوده است؛

۲- حادثه جویان و آتش افروزان که شاید پاره‌ای از آنها با امپریالیسم نیز در رابطه نباشند، ۰۰۰ ما فریب این آرامش را نخوردیم و همواره تأکید کردیم که هنوز جهت اصلی مبارزه ما، مبارزه علیه امپریالیسم آمریکاست. ۰۰۰ در کردستان که زمینه آماده است و ۰۰۰

۳- ضد انقلاب، عامل دیگری است که بسیار مهم و مؤثر است و پایه‌های نیرومندی در کردستان دارد. ۰۰۰ این نیروها، پس از انقلاب دست نخورده باقی ماندند. ۰۰۰ ساواکی‌ها، ضد انقلابیون، افسران گارد سابق، سرهنگ علیا و ۰۰۰ پالیزیان و غیره ۰۰۰

۴- نیروهای مختلط راستگرایان افراطی و ضد انقلاب درد ستگاه مرکزی دولتی، عامل دیگری است که طرفدار زد و خورد و ایجاد برخورد میان ملت‌هاست. ۰۰۰ یکی راستگرایان افراطی که درست مانند شاه می‌خوانند هرگونه حرکتی را در جهت به دست آوردن حقوق ملی سرکوب کنند. ۰۰۰

از سوی دیگر، همین ترکیبی از سازمان انقلابی زحمتکشانشان کردستان (کومله) و آن گروه ارتش آزادی‌خواه ایران ۰۰۰ این چهار عامل که برشمردیم، در کردستان با یکدیگر درآویخته‌اند. بغرنجی و پیچیدگی بحران کردستان نیز ناشی از همین درآمیختگی است.<sup>۶</sup> (پرسش و پاسخ ۶، نقل به اختصار از صفحات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰)

ببینید ناگهان معجزه اتفاق می‌افتد و همه نظریات قبلی ما دود می‌شود. دیگر اصلا نیروهای مترقی خلق کرد در تقسیم بندی ما وجود ندارند. یکی خلق کرد است که خیلی استادانه توضیح داده شده که



یعنی طرفداران حزب توده ایران. بعد آتش افروزان که همان دموکرات ها و چریک ها هستند و بعد ضد انقلاب که ساواکی ها و افسران گاردی ها و پالیزیان و غیره و بعد نیروهای مختلط راستگرایان که عناصر افراطی درون دستگاه مرکزی دولتی و کومله ای ها محسوب می شوند. حقوق ملی خلق کرد تبدیل می شود به "زمینه آماده" و نیروهای مترقی طالب این حقوق، کسانی که به هر بهانه "تیر خالی می کنند، نارنجک پرتاب می کنند و آتش بازی و کارهای کاملاً بیگانه" انجام می دهند. چرا یکباره چنین می شود؟ برهیچ کس آشکار نیست بس که مرکزیت حزب توده ایران، دموکراتیک و توده ای است. آیا واقعا باید نوشت:

"می توانیم بگوئیم بسته به این که صبحانه چه خورده باشند موضع گیری سیاسیشان تغییر می کند، حلیم خورده باشند، یک جور می شود، شله زرد خورده باشند، جور دیگر...". (پرسش و پاسخ ۸، صفحه ۳۵)

چنین "چشم بندی های سیاسی" که ناگهان کیوتر را به خرگوش و خرگوش را به افعی تبدیل می کند ما را به چه سرابی می رساند:

"شما می بینید، الان هیچ روزنامه ای یا هیچ نشریه ای نیست که به نحوی از انحاء با حزب توده ایران مشغول نباشد. البته ۹۸ درصد شان هم به حزب توده ایران فحش می دهند. از فحش های رکیک گرفته تا انتقاد های سیاسی خیلی ظاهراً اصلاح (لابد نظیر این دفترچه) چرا؟ برای این که به این پدیده سیاسی وزن و اهمیت می دهند." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۳۲)

آیا هیچ توده ای یافت می شود که خواستار چنین وزن و اهمیتی باشد؟ به این قیاس برای آمریکا در ایران امروز می توان به اندازه کوه اورستی وزن و اهمیت قائل شد. رفقا اهمیت در این است که به جای این شگردها من در آوردی سیاسی به تیراژ روزنامه مردم اهمیت بدهید که خودتان لابد می دانید از اوائل انقلاب تا به امروز چه تغییری کرده است. آدم حاج و واج می ماند که پس این همه که چپ و راست به مامی پیوندند چه ارگانی را مطالعه می کنند:

"شما همین روزها خواهید شنید (که نشنیدیم) که یکی دیگری از گروه های وابسته به سازمان چریک های فدایی خلق، در یکی از شهرستان ها، به حزب توده ایران خواهند پیوست. خواهید شنید! ما دیگر احتیاجی نداریم که کسی را بفرستیم توی آن ها.

افراد یا صلاحیت خود سازمان ، کسانی که عینا مسائل انقلابی را درک می کنند ، به سوی حزب ما روی می آورند . ” (پرسش و پاسخ ، ۶ ، صفحه ۲۷)

یاری ، هنوز مرکب تقسیم بندی جدید ، در کردستان خشک نشده که در جای دیگر چنین می خوانیم :

” به اعتقاد ما ، خلخالی در کردستان دچار اشتباه جدی شد و کاش او این اشتباه را نمی کرد . ولی اشتباه او در کردستان وحشی اشتباهات و یا خطاهای جدی تر احتمالی در آینده نمی تواند بر روی خدمات او در دشوارترین مرحله انقلاب خط بطلان بکشد . ”

خوب ، کدام اشتباه ؟ در کردستان نیروهای آتش افروز در جهت منافع امپریالیست ها تق و توق می کرده اند و خلخالی نیز سر جای شان نشانده است . اگر این طور نیست پس خلخالی در سرکوب نیروهای مترقی در کردستان دچار اشتباه شده است . بالاخره یکی پیدا شود و این معمای پیچیده را حل کند .

سرگردانی های ما درباره کردستان سرانجام ما را به همان جایی رسانده است که تاکنون در همه برخورد هایمان به آن رسیدیم : برجسب زدن ، عامل بیگانه شناختن و آنچه آن که امروز مد است : ضد انقلاب قلمداد کردن :

” . . . زیرا این واقعیت روشن می سازد که مسئله کردستان مسئله امروز و دیروز و بیست سال و سی سال قبل نیست ، بلکه مسئله ای است دارای ریشه های عمیق تاریخی و از احتیاجات میرم توده های وسیع خلق کرد سرچشمه می گیرد . بسیاری از ناظران بر حوادث در این نظر متفق القولند که مسئله کردستان به مراتب عمیق تر از آن است که بتوان علت آن را تنها با تأثیر تحریکات ضد انقلاب توضیح داد . . . ” (اعلامیه کمیته مرکزی ۶ شهریورماه ۱۳۵۸)

و در پایان همان بیانیه پیشنهاد می کنیم .

” خلاصه آن که ما به دو طرف پیشنهاد می کنیم بید رنگ و همزمان به عملیات نظامی پایان دهند و آمادگی خود را برای مذاکره و یافتن راه حل سیاسی و مسالمت آمیز مسئله کردستان اعلام دارند . . . ”

مذاکره برای یافتن راه حل سیاسی و مسالمت آمیز مسئله کردستان برای رسیدن به هدف های مبهم زیرین است:

۱- تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان در زمینه پایان دادن به محرومیت های ملی

۲- تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی برای ریشه کن ساختن عوامل امپریالیسم ، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم ، ارتجاع و رژیم پهلوی در منطقه کردستان . . . .»

در آن زمان جنگ در کردستان دو سمت مشخص داشت . جمهوری اسلامی ایران در یک سوی نبرد و حزب دموکرات و چریک های فدایی در سمت دیگر . در همان زمان حزب دموکرات به عنوان نیروی عمده نبرد با دولت جمهوری اسلامی غیرقانونی شناخته شد . ما در بیانیه فوق آنها را یک طرف مذاکره برای تأمین خواست های به حق و مشروع مردم کردستان شناخته ایم و نوشته ایم که دولت باید " . . . به جای اعزام نیرو و قانتم و هلیکوپتر به منطقه کردستان ، با طرف مقابل وارد مذاکره شود . . . پس هیچ ابهامی که حزب دموکرات و چریک ها را جدا از جبهه ضدانقلاب در کردستان می دانسته ایم وجود ندارد . و در همان موقع حتی بروز نبرد در کردستان را " . . . تنها تأثیر تحریکات ضدانقلاب " ندانسته ایم بلکه تلویحا معلول این آرزوی برآورده نشده دانسته ایم که " . . . خلق کرد از صمیم قلب آرزوی آن را داشته و دارد که اولین حکومت ایران ، که برای نخستین بار در تاریخ ، زنجیرستم ملی را از گردن وی برداشته ، حقوق ملی وی را تأمین خواهد کرد . " ( همان اعلامیه ) و بالاخره با تکیه به فاکت هگا فوق خواستار " تأمین اتحاد همه نیروهای راستین انقلابی ( یعنی به زعم ما هر دو سمت نبرد در کردستان ) برای ریشه کن ساختن عوامل امپریالیسم . . . " شده ایم . کادر رهبری حزب دموکرات در کردستان از آن تاریخ تا کنون هیچ تغییری جز انشعاب اقلیت طرفدار حزب توده نکرده است . رهبران حزب دموکرات کردستان مورد خطاب ما در آن زمان همان هائی هستند که امروز ناگهان چنین معرفی می شوند :

" . . . آیا چریک ها مفهوم توبه گرگ را درک نمی کنند ؟ ! البته قاسملو گرگ نیست . او عامل بعث عراق و امپریالیسم آمریکاست ، که آگاهانه برای تأمین منافع ویژه اربابان سرمایه و جنایت کاران انحصارات بین المللی ، به حزب توده ایران ، اردوگاه سوسیالیسم و انقلاب ایران دست آورد های آن نفرت می ورزد و برای احیای

منافع اربابان خویش می‌درد ، به خون می‌کشد و چریک‌ها قریب مگر چنین گرگی را خورد هاند . . . ( مردم شماره ۰۳۱۵ ص ۴ )

در انبار خصوصی رهبران حزب ما ، بسیاری برچسب‌های از قبل آماده شده وجود دارد کافی است از آن‌ها در مورد مشی و کارهایشان توضیح بخواهی دست می‌کنند و فی‌الغور و برحسب تصادف هر کدام که به دستشان افتاد به پیشانیت می‌چسبانند .

بالاخره هم وقتی هیچ طرفی نصیحت‌های ما را گوش نمی‌کند و جنگ در کردستان ادامه می‌یابد و در این میان دونفر از هواداران ما را در سنج خون‌آلود دستگیر می‌کنند ، چنین می‌نویسیم :

” ما خواهان آن هستیم که اعضا و هواداران حزب توده ایران ، که بی‌دلیل و بی‌گناه دستگیر شده‌اند ، هر چه زود تر آزاد شوند . ” ( مردم ، شماره ۲۲۲۶ ، ۹ اردیبهشت ۵۹ )

آیا چه کسانی در درگیری‌های سنج گناه‌کارند که ما در قبال آن‌ها بی‌گناهیم؟ شرم‌آور نیست؟! آیا اصولاً می‌توانید به این پرسش پاسخی دهید که لکه سیاه دیگری که باز هم دست‌آویز قرار نگیرد ، بر قیای توده‌های‌ها ننشاند .

رفقای کمیته مرکزی ، تأکید می‌کنم که کنگره را تشکیل دهید . وظیفه تاریخی شما در جهت تعمیق جنبش مترقی مردم ایران چنین الزامی را در دستور روز قرار داده است . بگذارید با نقل قولی دیگر این بخش را هم پایان دهیم :

” . . . يك جریان درست انقلابی ، در هر لحظه‌ای که ضرورت حکم کند ، بی‌درنگ سیاست خود را تغییر می‌دهد . زیرا درمی‌یابد که سیاستش اشتباه بوده و باید آن را عوض کند . ادامه دادن يك شیوه یا راه حل نادرست ، آسیب فراوانی به جنبش انقلابی وارد می‌سازد . ( پرسش و پاسخ ، صفحه ۱۶ )

س : با درود فراوان به حزب طبقه کارگر ایران ، سئوالی داشتم که اگر پاسخ بدهید ، خیلی متشکر می شوم . حزب توده ایران اتحاد جماهیر شوروی را کشوری سوسیالیستی می داند . آیا می تواند بگوید چرا این کشور از ولی عهد سابق ایران استقبال کرد و اصولاً آیا یک کشور سوسیالیستی چنین عمل می کند ؟ با تشکر ( یکی از هواداران حزب )

ج : من نمی دانم کسی که این سؤال را کرده واقعا هوادار حزب است یا قصد او کشاندن ما به این بحث بوده است . با وجود این ، برای این که نشان دهیم به هر پرسشی ، با هر انگیزه ای ، اگر به روشنگری یاری دهد ، پاسخ می دهیم و در برابر آن طفره نمی رویم . به طور خاص به این پرسش پاسخ می دهیم . البته این سؤال ، هم می تواند خیلی صادقانه نوشته شده باشد ، و هم بسیار مودبانه . ( پرسش و پاسخ ۵ ، صفحه ۳۰۶ )

و یا :

س : آیا طرفداری بورژوازی لیبرال از چریک های فدایی خلق ، دلیل انطباق خط این دو جریان بر یکدیگر است ؟ در این صورت آیا می توان طرفداری رادیو بی بی سی . راد در دوران انقلاب از خمینی ، دلیل انطباق خط خمینی بر خط این رادیو دانست ؟ ( یک هوادار حزب توده ایران )

ج : البته فکر می کنم امضای زیر این سؤال کاملاً درست نباشد ، زیرا سؤال کمی بودار و انحرافی است . اما - خوب ، می پدیدیم که یک هوادار حزب توده ایران باشد . ( پرسش و پاسخ ۵ ، صفحه ۴۰۲ )

س : چرا حزب توده<sup>۶</sup> ایران در مورد جنایاتی که ارتجاع و ضد انقلاب در ترکمن صحرا انجام می دهد، سکوت می کند؟ چرا در این مورد يك تحليل کلی و روشنگر ارائه نمی دهد، اما در رابطه با حمله به کتابخانه ها که تلفات جانی هم ندارد، در روزنامه<sup>۶</sup> مردم مطلب می نویسد و به ارزیابی می پردازد؟ در حالی که بهترین فرزند آن خلق ترکمن - از جمله چهارتن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق - قتل عام می شوند، آیا به جا است که در روزنامه<sup>۶</sup> مردم از مبارزه<sup>۶</sup> به اصطلاح ضد فئودالی آقای خلخالی که خود آتش افروز اصلی ماجرای گنبد است، مطلب چاپ شود؟ چرا حزب ، زمانی هم که ترور چهارتن از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق را محکوم می کند، يك کلمه از ترکمن بودن آن ها سخن نمی گوید؟ آیا نمی خواهد باور کند که این چهارتن از مبارزان ترکمن و مورد تأیید خلق ترکمن بوده اند؟ (از دوستان حزب)

ج : البته فکر می کنم که امضای این نامه باید تصحیح شود. قاعدتا باید از دوستان "سازمان چریک های فدائی خلق" باشد که اشتیاهای نوشته شده است "از دوستان حزب" ! (پرسش و پاسخ ۱۰، صفحه ۲۲)

... و چند نمونه<sup>۶</sup> دیگر .

خوب، در جمع، بهتر و بیش تر از این نمی توان کسی را گوش مالی داد . چنین سؤال کننده های که غالبا جوان است پس از دریافت چنین پاسخی بلافاصله احساس شرمندگی می کند. هرگاه پس از این بخواهد سؤالی بکند باید ببیند "مودیان<sup>۶</sup>"، "انحرافی" و خلاصه "فضولانه" نباشد. او دیگر پس از این خود را دست و پا چلفتی و فاقد پرنسیب و دانش لازم يك هوادار حزب (که لابد خدادادی است) احساس می کند. چنین است نمونه های کوچکی از انبوه فاکت های عظیم تاریخی که بر طبق آن مرکزیت ما مفهوم سانترالیسم دموکراتیک را نمی داند . چنین برخوردی با سؤالات، به مفهوم روشن این است که هیچ هواداری حتی حق دادن سؤالی که يك میلی متر با جریان حاکم بر حزب تطبیق نکند را ندارد .

بیش تر از ۱۰ جای ۱۰ شماره<sup>۶</sup> پرسش و پاسخ تصریح شده است که دشمنان از همه سو بر علیه ما سمپاشی کرده اند و می کنند . خوب طبیعی

است يك هوادار حزب، كه مسلماً متعلق به نسل پس از ۲۸ مرداد است  
 ذهنش از انبوه سؤالات تزيقوي ساواك، شاه و سازمان‌هاي ضد شوروي و  
 ضد سوسياليزم - كه هنوز هم يكه‌تازند - لبريز باشد. او براي پيوستن به  
 حزب ترديد‌هاي فراواني ناشي از همين ابهامات دارد. اين ترديد‌ها  
 را بايد با كار مستمر و برخورد دوستانه و منطقي و شناخت حقايق اصلاح  
 كرد، نه با شك و تحقير و برخورد‌هاي "قلدرانه" و رئيس مآبانه.  
 جالب اين‌جا است كه يكي از پاسخ‌هاي ما به اين رفقا ي جوان چيزي  
 است بدتر از سمپاشي دشمنان:

"... رعايت قواعد و قوانين مربوط به اين مناسبات از سوي  
كشورهاي سوسياليستي، گاه چنان اشكالي به خود مي‌گيرد كه  
اگر اين دوست ما بشنود شاخ درخواهد آورد كه ينك كشور  
 سوسياليستي، اگر براي پيروزي سوسياليزم، گسترش آن در جهات  
 و مبارزه عليه امپرياليزم لازم باشد، دست به چه كارها و تلاش‌ها  
 خواهد زد." (پرسش و پاسخ ۵، صفحه ۳۴)

خوب مگر دشمنان ما چه مي‌گويند؟ مي‌گويند كشورهاي سوسياليستي  
 براي منافع خود به هر كاري و از جمله سازش با امپرياليزم تن خواهند داد  
 و شما رفيق دبيراول، باچنين بياني، كه از سر لفاظي است به همه اين  
 اراجيف صورت رسمي داده‌ايد. چنين بياني مي‌تواند دست آويز دشمنان  
 كشورهاي سوسياليستي و به ويژه هواداران مودي ساخت و پاخت به  
 اصطلاح دو ابر قدرت قرار گيرد كه بوق را بردارند و بدمند كهديد  
 كيانوري هم گفت: پشت پرده روابط ابر قدرت‌ها چيزهايي مي‌گذرد كه اگر  
 كسي بشنود شاخ درخواهد آورد!

امروز پس از ۴۰ سال، حزب ما هنوز در بخش عمده به وسيله بنيان  
 گذاران آن اداره مي‌شود. و شايد به همين دليل است كه هيچ سند  
 رسمي كه اين همه ابهام را كه در هر فراز و نشيب بر ابهام قبلي افزوده  
 شده و هنوز افزوده مي‌شود، حداقل در نكات برجسته روشن سازد، منتشر  
 نشده است. لنين مي‌گويد:

"... به وسيله تحليل اشتباهات روزگشته است كه ما ياد  
 مي‌گيريم از اشتباهات امروز و فردا احتراز كنيم." (م آ جلد ۲۶  
 صفحه ۳۳)

چه كسي از حزب ما، تحليل اشتباهات روزگشته را خواسته، ما  
 هنوز دل خوشيم كه شايد روزي مسائل ۲۵ سال گذشته بررسي و تجزيه

"... خوب، دوستان عزیز! روزی که تاریخ حزب به طور کامل روشن شود، نشان خواهد داد که حزب ما در زمان‌های مختلف، به روش‌های گوناگون و با تمام نیروی خود در جهت سرنگونی رژیم شاه کوشیده است." (پرسش و پاسخ ۷، صفحه ۲۰)

این وعده‌های است که در بارهٔ مبارزات حزب بر علیه شاه در ۲۵ سال گذشته داده می‌شود. ملاحظه کنید ما آن قدر پنهانیم که بدیهی‌ترین مسئله، یعنی مبارزهٔ حزب توده با شاه هنوز باید برای خلق روزی روشن شود! مقصر این وضع چه کسی است؟ جز مرکزیت. لنین می‌گوید:

"... همهٔ امور حزب را، همهٔ اعضای حزب، مستقیماً یا به وسیلهٔ نمایندگان، با حقوق مساوی و بدون هیچ استثنائی اداره می‌کنند، و در ضمن همهٔ مسئولین، همهٔ سازمان‌های حزبی، همهٔ مجامع رهبری، انتخابی، جواب‌گو و قابل تعویض هستند." (م. آ. ۰۱ جلد ۱۱، صفحه ۳۴۹)

آیا دقت می‌کنید؟! این آن چیزی است که لنین می‌گوید و این نمونهٔ آن چیزی است که در حزب ما گذشته و می‌گذرد:

"... ما شهریاری را در سال ۱۳۳۹ به علت نداشتن صلاحیت سیاسی و عدم اعتماد، از حزب اخراج کردیم. بعد، به علت تغییراتی که در کادر رهبری حزب رخ داد، تمام تشکیلات داخل کشور در دست رفیق رادمنش متمرکز شد. البته او یک رفیق کمونیست وفادار است ولی چون از نظر تشکیلاتی بی‌تجربه بود قریب شهریاری را خورد." (پرسش و پاسخ ۱، صفحه ۲۴)

ملاحظه می‌کنید این همهٔ به اصطلاح تحلیل ماست برای تودهٔ حزبی از به اصطلاح اشتباهی که پی‌آمدش را چنین ارزیابی می‌کنیم:

"... باید اذعان کنیم که این موفقیت دشمن کاری‌ترین ضربه را در تاریخ حزب به ما وارد ساخت." (سی و هشت سال مبارزه، صفحه ۱۹)

و یا:

"و به این ترتیب، پس از یک دوران ده‌سالهٔ فعالیت حزب، نه تنها از سازمان‌های حزبی چیزی باقی نماند، بلکه ضربهٔ بسیار شدیدی نیز به حیثیت حزب ما وارد آمد. زیرا پس از فاش شدن ماجرای شهریاری و این که در آن سال‌ها، سازمان



حزب در ایران در چنگ ساواک بوده است ، اعتماد بسیاری  
از انقلابیون به حزب ما یا از میان رفت و یا کاهش پیدا  
کرد . . . . ” ( پرسش و پاسخ ، ۷ ، صفحه ۲۵ )

و یا :

” . . . . ” درست در آن زمانی که سازمان مخفی حزب ، با روی  
آوردن نسل جدیدی از مبارزان انقلابی ، اولین گام های  
رشد و گسترش خود را برمی داشت ، عنصر خود فروخته و  
فاسدی مانند عباس شهریاری را به سازمان های حزبی ما جا  
بزنند و از این راه مهم ترین شاخه سازمان حزبی ما را در  
ایران به چنگ خود آورند و به این ترتیب ، فعالیت انقلابی  
حزب را برای یک دوران نسبتاً طولانی از درون فاسد کرده و  
فلج سازند .

آیا چنین لطماتی به حزب ، که پی آمدش را به شکل انزوای کامل  
نیروهای مترقی در اداره جامعه ، پس از پیروزی جنبش ضد استبداد  
مردم می بینیم ، را می توان با چنان توجیهاتی در واقع ” سمبل ” کرد و از  
آن گذشت و تازه در پایان افزود : البته او یک رفیق کمونیست وفادار است .  
چنین مواردی البته در حزب ، باز هم قبل و پس از اجرای عباس شهریاری  
پیش آمده است . همین اجرای مصاحبه رفیق ایرج اسکندری در شماره  
۲۱ ، ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ مجله تهران مصور ، و مطالبی که در آن ذکر  
شد آیا چه مقدار به اعتبار حزب ماکه گام های اول دوران فعالیت آزاد را  
برمی داشت لطمه وارد آورد . نتیجه چه شد ؟ مصاحبه های با محتوای ۱۸۰  
درجه مخالف مصاحبه قبلی از وی در روزنامه مردم ( شماره های ۳۱ و ۳۲ و  
۳۳ ) چاپ شد و متعاقب آن رفیق اسکندری از صحنه کمیته مرکزی حزب  
غایب گردید . آیا هرگز نباید توده حزبی از آنچه در کمیته مرکزی می گذرد  
با خبر باشد ؟ ببینید لنین چه گونه بوده است :

از آن جا که با عقیده هج و و . پلخائف ، عضو شورای حزب و هیئت  
تحریریه ارگان مرکزی ، در این مورد که در حال حاضر به نفع  
وحدت حزبی خواهد بود که امتیازی به بارتف داده شود و هیئت  
۶ نفری برگزیده شود ، موافق نیستم همین جا از شورای حزبی و  
از هیئت تحریریه ارگان مرکزی استعفا می دهم . ( ۱ نوامبر ۱۹۰۳ ،  
ژنو )

آیا شما نیز در درون حزب چنین با سمت گیری ها و سایه روشن هایی

که ۴۰ سال است در بین خودتان در جریان است برخوردار می‌شود.  
رفقا، چنین به نظر می‌رسد که لزوماً بایستی پاره‌ای " زیربوم " های مرکزیت  
پنهان یا قی بماند طرح اساسنامه، حزب در بخش ساختمان حزب (ص ۸)  
بنای حزب را از جمله براین می‌گذارد:

ب. گزارش دهی منظم از طرف ارگان‌های رهبری در برابر سازمان  
های مربوطه.

و همین اساسنامه جای دیگر (ص ۱۲) دارد:

" کنگره، حزب هر سه سال یکبار دعوت می‌شود. کنگره فوق‌العاده  
از طرف کمیته مرکزی و یا بنا به پیشنهاد حد اقل يك سوم اعضای  
حزب تشکیل می‌گردد."

و جای دیگر (ص ۱۳) :

۰۰۰. پلنوم کمیته مرکزی در سال حد اقل ۲ بار تشکیل می‌گردد.

۰۲. تعداد اعضای کمیته مرکزی و مشاورین آن را کنگره معین  
می‌کند. شرط ضروری عضویت در کمیته مرکزی اعم از عضو یا مشاور،  
داشتن حد اقل ۵ سال سابقه حزبی است.

۰۲۷. هرگاه به عللی جای يك یا چند نفر از افراد کمیته مرکزی خالی  
بماند کمیته مرکزی می‌تواند با اکثریت ۲/۳ آنرا از بین مشاورین  
عده خود را تکمیل کند. در موارد فوق‌العاده و یا در صورتی که  
ضرورت ایجاد کند کمیته مرکزی می‌تواند از بین سایر اعضای حزب  
نیز افرادی را به عضویت کمیته مرکزی برگمارد.

آخرین کنگره حزب ۳۲ سال پیش (سال ۱۳۲۷) تشکیل شد. از طرح ایمن  
سؤال که چرا ۳۲ سال کنگره تشکیل نشده است می‌گذریم. امامی پرسیم که  
چه مجوز اساسنامه‌ای به رفقای ما اجازه داده است که به محض از راه رسیدن  
گروهی از افسران و زندانیان آزاد شده را به عضویت کمیته مرکزی انتخاب  
کنند؟ به سؤال‌های برخاسته از این ماجرا چه جوابی می‌دهید :

تعداد اعضای کمیته مرکزی چند نفر است؟

چه تعداد از افسران و زندانیان حزبی به کمیته مرکزی داخل شده‌اند؟

آیا بدون احتساب اعضای جدید بقیه می‌توانسته‌اند  $\frac{۳}{۳}$  تعداد کل

مجاز نفقات کمیته مرکزی باشند که مجموع آراء مثبتشان بتواند به انتخاب

اعضاء جدید منجر شود؟

چه نیازی ورود اعضاء جدید را به کمیته مرکزی موجب شده است؟

آیا کمیته مرکزی در تبعید، به تعداد اعضاء جدید ناقص بوده؟ چرا؟

و چه‌گونه با وجود نقص‌اعضاء پلنوم تشکیل می‌داد هاید؟  
اگر ناقص‌نبوده آیا اعضاء جدید به تعداد ثابت اعضاء کمیته مرکزی  
افزوده شده‌اند؟

اگر افزوده نشده‌اند جای چه کسانی را پر کرده‌اند و به چه دلیل؟  
آیا آن‌هایی که اعضاء جدید جایشان را پر کرده‌اند، استعفاداد هاند  
یا کنارگذاشته شده‌اند و به چه دلیل؟

اگر نتوانید به این سئوالات پاسخ تشکیلاتی مقنع بدهید باقی می‌ماند  
همان‌ظن شایع که: خواسته‌اید زیر محبوبیت آن‌ها پنهان شوید و نیز این  
شایعه که کمیته مرکزی فعلی مورد تأیید کادرها و بقیه اعضاء کمیته  
مرکزی در تبعید که نمی‌توانند به ایران بیایند نیست و آیا همه این مطالب  
نمی‌تواند توجیه‌گر مصاحبه رفیق ایرج اسکندری با مجله تهران مصور باشد  
و یا بالاخره چه چیز دیگر؟ سرانجام آیا ضروری نیست توده حزبی را حتی  
هر قدر صلاح می‌دانید در جریان بگذارید. شاید صلاح را در سکوت  
می‌بینید. ولی این سکوت نه تنها با بندب ساختمان حزب مندرج در  
اساسنامه مغایر است بلکه رفقا به معنای آن است که لنین در نوشتن چنین  
رسالتی و بسیاری مقالات دیگر خطاب به حزب و توده حزبی مطلقاً در  
اشتباه بوده است:

۰۱ چه باید کرد؟

۰۲ يك گام به پیش، دو گام به پس

۰۳ درباره انحلال طلبی و گروه انحلال طلبان

۰۴ نقص وحدت زیر پوشش فریاد های وحدت طلبی و ...

بگذارید اضافه کنیم که حق توده حزبی است که مثلاً از مجموع مکاتبات  
رفیق شهید پرویز حکمت جو و نظریاتش درباره ویژگی‌های مبارزه در ایران  
بعد از سال ۱۳۴۲ و علت عدم توجه کمیته مرکزی به نظریات وی با خبر  
باشد. به توده حزبی حقایق را آنچنان که بوده، بگوئید و به این همه  
شایعات ویرانگر از هر سوی خاتمه بدهید. ادعای شما درباره "صلاح  
حزب" نمی‌تواند مارکسیستی و علمی باشد. مگر این که بگوئید "صلاح  
خودتان" در سکوت است.

به جاست که در پایان، به این افتخار حزب نیز اشاره شود که ما هرگز  
در هیچ زمانی از انترناسیونالیسم و اردوگاه سوسیالیستی بهره‌بری اتحاد  
شوروی نبریدیم و به گردونه انحرافات تفرقه‌انداز در کل جنبش بین‌المللی  
نیفتادیم ولی متأسفانه همین نشانه مثبت، در دست رهبران، به سبوری

تبدیل شده است برای پنهان کردن بازهم بیشتر خویش و در پاره‌ای از  
موارد ، فراموش کردن وظیفهء درون مرزی و تاریخی خود .  
۰۰۰ دنباله‌گیری این اشارات با کنگره است .

- کنگره لزوماً بایستی پاسخی قطعی، با برخوردی "مارکسیستی" برای ضبط و آشکارسازی در تاریخ، از فعالیت حزب توده در ۲۵ سال حیات سیاسی خود پس از کودتا بیابد. کنگره لزوماً بایستی سؤالات زیر را - که سؤال بخش عمده‌ای از نیروهای مرفعی و معاصر کشور است - پاسخ دهند.
- ۱- نفوذ "سانترسم" در مرکزیت حزب، حیات پی‌گیر و متعصبانه آن و انزوای تقریباً دائمی افکار انقلابی و اکتیو در حزب.
  - ۲- فشردگی مولکول‌وار مرکزیت، فعال‌میشائی، تمرکز قدرت، باند بازی و فراکسیون‌گرایی مستمر و نیز کوشش آشکار برای محو رد پای تشکیلاتی مسئولین درجه یک حزب.
  - ۳- "اپورتونیسیم" حاکم بر مشی حزب، ایمان و خوش‌باوری به بورژوازی، و خورده بورژوازی و واگذاری هژمونی به نیروهای غیرپرولتری در جریان مبارزهٔ بس‌ریشه‌دار، توده‌ای و عمیق مردم که منجر به عقب‌نشینی و شکست‌های متوالی در جنبش و نتیجتاً ناباوری نسبی خلق به احزاب و سازمان‌های پرولتری گردیده است.
  - ۴- پس‌نشینی، راحت‌طلبی و سرانجام کوشش برای مجاز شمردن خویش در نزد قدرت‌های حاکمه که الزاماً به دنباله‌روی‌های تاکتیکی و انحرافات استراتژیکی منجر شده است.
  - ۵- وبالاخره تبدیل نام حزب به "حزب کمونیست سراسری ایران" برافراشتن پرچم سرخ لنینی و پذیرش بطلان مشی گذشته و افشای رسوایان و خائنین.

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**